



آناطول فرانس [تولد او در ۱۸۴۴ و وفاتش ۱۹۱۴]

داستان

عصیان فرشتگان

تصنیف نویسنده شهیر فرانسوی

آناطول فرانس

عضو آکادمی فرانسه

ترجمه

دکتر قاسم غنی سبزواری

که از روی نسخه چاپ یکصد و نود و نهم منطبعه پاریس

ترجمه شده است

انتشارات آستان قدس

مقدمه مترجم

در ترجمه حال مصنف کتاب

آناطول فزانس مسلماً بزرگترین رجال علم و ادب و فکر و تحریر
رن اخیر فرانسه محسوب است و برای اینکه از هر نوع مبالغه‌ئی احتراز شده
اشد میتوان گفت که یکی از اعظم حکما و متفکرین و نویسندگان قرن
خیر تمام ممالک دنیا است :

یکی از مختصات سبک تحریر وی سادگی کلام و روشن نویسی است و
ین سبک که مشکلترین جمیع طرق تحریر است از صفات مخصوصه آثار قلمیه
مه بزرگان است زیرا برای ساده و روشن نویسی مطلب و مواد و سرمایه
فکری لازم است .

علت مغلط نویسی غالباً آن است که کاتب از جهت فکر فقیر و ناتوان است
و چون بدقت در آثار مغلط نویسان بندگیم و الفاظ و معانی را با یکدیگر
مقایسه نمائیم میبینیم که فکر آنها رتبه نازل تر از الفاظ و کلمات است. وقتی که
قائل بجهات مختلفه مسئله‌ئی بخوبی واقف نیست و از تفهیم و شرح و بسط
قضیه بنحو ساده و روشن عاجز است قهراً بیان او مبهم و مغلط و مشکل میشود
برخلاف نویسندگان قوی‌الفکر توانا که از هر قسم تصنع و تکلفی برکنارند و
در عین آنکه جمیع نکات لطیفه محسنات بدیعه و صنایع جمیله نویسندگی را



رعایت مینمایند بسا نهایت سادگی و وضوح معانی را در قالب الفاظ میریزند و هیچگاه جانب سهولت و سلامت را وانمیگذارند آنگونه که عالم از آن بهره ور شود و عامی از فهم آن عاجز نیاید .

دیگر از خصائص ~~تجربیه~~ آناتولیه فرانس ~~سبک~~ ~~ملتی~~ استهزاء است . کمتر نویسندگانی مانند او از عهده برآمده که در مواضعی که معمولاً با کمال سنگینی و احترام و قیافه عبوس و خشن مورد مباحثه واقع میشود با آهنگ مضحکه و مسخره و وحجات آمیخته به لبخند و شوخی صحبت کند و باشیرینی بی اهمیتی از قضایا را اثبات نماید ولی استهزاء و طنز آناتول فرانس عموماً بی گناه و ساده است اساساً لبخند و طنز همیشه خالی از کینه و خشم است و اگر هم فرضاً مقرون بکینه و خشم باشد ظاهراً احساس نمیشود .

طنز و استهزاء آناتول فرانس در قضایا و مباحث حاکی از شفقت و محبت و دلسوزی است نوع اشرف را حقیر و ضعیف و بنوا و بیچاره میشمرد و آنها را نازیجه امواج حوادث گوناگون می بیند این است که با آنکه صورتی میبخشد دلسوزی بحال آنها سوخته قافاً آنها را دوست میدارد . سر مهم زنی آناتول فرانس همین رأفت و دلسوزی نهان مردمان است . خیر او مگوید : نویسندگان بزرگ روح پستی ندارند سر جناح آنها است که از جسم فلس هم جسان خود را دوست داشته از متاعده مصائب و آلام آنها مأثر و منالام میشوند و میکوشند بلکه بتوانند از بدبختی های مردم نگاهدارند است بقدری و بیسویان که بازی کنندگان وقت آور ملعبه حیات یا مملوین مضحك مسخره نم انکیز سرفروشت خود را در رحم و شفقت دارند اساس مهم حسن قریحه مرون است .

در کتاب پیر نوژییر (Pierre Nozière) مینویسد

* * رنج * *

« رنج و درد بزرگترین مری بشر است زیرا که پیدایش اقسام هنر و شعر و اخلاق بر اثر احساس رنج و الم بوده است اگر درد و غم نبود هیچگاه حس شهامت و شفقت بروز نمیکرد و زندگی که بهترین مصرف آن فداکاریست قدر و قیمتی نمی‌یافت. خلاصه عظمت مقام و جلالت قدر رنج و الم است که عشق را نامحدود کرده و موجب بیکرانی او قیانوس ان شدماست »

در کتاب عقاید (ژروم کوانیار) از زبان این شخص بدیگری می‌گوید :

« فرزندان سخنان مرا آویزه گوش کن حقایقی که زاده فکر انسانی است عقیم و بلا اثر است تنها قلب میتواند گلهای اسرار خود را در عالم خارج شکوفاند زیرا که هر چه را طرف محبت خود قرار دهد بجان می‌آورد و در او روح حیات می‌دمد. تخم نیکی را اجسادات در عالم پاشیده است این فضیلت و هنر هیچوقت از فکر ساخته نیست. برای طی طریق خدمتگذاری بنوع باید همیشه عقل را در سنگینی پنداشت و ازان صرف نظر کرده بآبال شوق این مرحله را بيمود کسانی که در بونه فکر فرو میروند در مقام این پرواز سخت عاجز میمانند. »

در بسیاری از موارد بعدی بشر را ضعیف و بیچاره می‌بینند که بتمام بدی های او چشم عفو و اغماض مینگرد و آنچه را سایرین شرور و مفاسد می‌خوانند او بدبختی و بی‌نوایی مینامد و چون در میدان بحث سخافت آراء مردم را می‌بید بعوض آنکه غضب درآید تا نهایت دلسوزی با حکیم ایرانی حافظ شیرازی هم آواز شده با لحن طنز و استهزائی چنین میسرآید که « جنک همتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند » زیرا از جمله عقاید ثابتة راسخه آناطول قرانس که مکرر بعبارات گوناگون اظهار داشته این است که در محوطه افکار بشری هیچوقت حقیقت مطلق و یقین قطعی وجود ندارد جمیع

مباحث بشری مورد نامزدی است و هیچگاه مفید قطع و یقین نیست و بقول عمر خیام
چنان که محیط فضل و آداب شدند گفتند نسانه بی و در خواب شدند چون
چنین است باید نسبت بهر طایفه و هر فکری مدارا و مماشاة داشت و از هرگونه
تعصب و تحزبی برکنار بود .

آناتول فرانس مطالعات بسیار نموده و پیشب مختلفه معارف و مباحث بشری
آشنا شده بر اوضاع و احوال جمیع قرون اطلاع حاصل نموده از آثار قدمای
نویسندگان یونان در شرق و لاهوتیون و استدلالیون و مجادلات قرون مختلفه
گرفته تا آخرین مباحث و مواضع علمیة معاصرین همه را خلاصی نموده است
در نتیجه همین زیاد دانستن است که ساقه الامر هیچ چیز ندان شده و گفته « تا بدانجا
رسید دانش من که بدانم همی « بدانم » این معنی که در صحت جمیع قضایا
شک و تردید کرده حتی بسیاری از بدیهیات و قضایایا که سابقین از مسلمیات میدانسته
اند او از غواض و امور مشکوک که شمرده است

آناتول فرانس پسر یک کافر تنها روش پاریسی است و از صغر سن در محیط
کتاب نشوونما بافته و شاید قبل از خواندن همان قفسه های پر از کتاب
منظره عجب و اسرار آمیزی برای او تولید نموده و این قفسه ها را منابع اسرار
و رموز اندکاشته باشد بی آناتول فرانس از این قفسه در قضای تمدنهای از میان
رفته و محیط مذاهب علمی فراموش گشته و زیر کمان گذشته و احواء خاموش شده که در آن
قفسه های غبار آلود آثاری از خود یادگار گذاشته اند شد یافته است علاوه بر آنچه از کتب
آموخته یکی دیگر از اموری که اثر بسیار در رخی قوای معقول و شد و نمو روحانی
آناتول فرانس داشته این است که در پاریس زندگی نموده است این معنی که نه
فقط کتاب خوان و کتاب دوست بوده بلکه علاوه پاریسی و پاریس دوست

هم بوده است و در آن شهر عظیم که بقول خود او تمام کوچه های انرا می شناخته و هر سنگ انرا دوست میداشته لاینقطع مطالعات مهمه داشته است و مردم بعجائبی بر میخورده است. عبارة اخیری توانسته است که قسمت مهمی از تحصیل و مطالعه خود را در مدرسه بزرگ جهان بنماید و در الوان و اشکال گوناگون آن پایتخت بر هامو هزاران سیر و سیاحت کند و علاوه بر مطالعه دقائر نویسندگان سلف در کتاب بزرگ حیات اسراری بیاموزد و شگفتی ها بیابد. بالجمله آنطول فرانس هر نوع کتابی را بدقت خوانده است اما متأسفانه در بین انهمه کتب متنوعه حتی يك کتاب هم نیافته است که با هزاران دلیل و برهان محتویات سایر کتب را رد نماید بالاخره واضح است که کسیکه همه این کتب را دیده در صحت تمام انها شك نموده هیچ فکری را مقنع نمی یابد و از غایت دانستگی بفریاد میاید که در محوطه افکار حقیقت مطلق وجود ندارد و مانند عمر خیام ایران از همه مباحث اظهار افسردگی نموده و « عمری بگذشت و هیچ مفهوم نشد » میخواند این است سر طنز و استهزائی که همه جا از وی دیده میشود بلی مصنف کتاب « طائیسین » و داستان « عصیان فرشتگان » هر وقت نظری بدنیا و مافیها میافکنند نمیتواند خود داری نماید و بی اختیار میخندد و در هر مبحثی که بدقت مینگرد از روی کمال دلسوزی و حسن یت باقیافه استهزاء تبسمی نموده میگوید « چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند » ولی باید دانست که با آنکه اهل شك و تردید است و از ماشکین شمرده میشود در عقاید خود ثابت و راسخ و غیر متزلزل است ، ترجمه حال آنطول فرانس چندان مفصل و مبسوط نیست و دوره زندگیش از حوادث و سرگذشتهای عجیب خالی است در شانزدهم ماه آوریل ۱۸۴۴ میلادی مطابق ۲۷ ربیع الاول ۱۲۶۰



هجری قمری در شهر پاریس در منزلی در ساحل رودخانه سن و قسمتی از آن ساحل موسوم به ساحل مالاکه (Quai Malaquais) متولد شده است. نامش آناتول فرانسوا فرانس (Onatole François France) و نام اصلی خانوادگی او تیبو Thibaut است مقالاتی را که در اوایل عمر مینوشت آناتول تیبو امضا میکرد و فرانسوا نام اول یعنی نام شخصی پدر او است و چون پدر او را همشهریانش از ابتدای جوانی با اسم فرانس که مصغر فرانسوا است میخواندند بتدوینج باین اسم شهرت یافته و پسرش نیز کلمه فرانس را اختیار کرده و باین نام مشهور آفاق شده است.

پدر آناتول فرانس یک نفر کتابفروش پاریسی بوده که در ساحل [مالاکه] منزل و دکان داشته و شخصاً نیز هنرمند و اهل تتبع و ذوق بوده و غالباً شبها در دکان کتابفروشی خود اهل علم و ادب و تاریخ را گرد خویش جمع می آورده و با ایشان از هر در سخن میگفته است. شاید لسان آناتول فرانس این باشد که الولد سرایبه سرمایه من و پدر هر دو کتاب بوده است با این فرق که پدرم کتاب میفروخته و من کتاب مطالعه میکنم و میویسم علاوه او غالباً در انجمن ادبی پدر حاضر بوده و مباحثات شیرین و دلکش ایشانرا می شنیده و بحافظه خود میسپرده و این نویسنده ترک از آن ایام خوش خاطره های لطیفی در ذهن داشته که در ضمن بعضی از کتب خود بشکل قصه و داستان از آن یادگارهای دوره طفولیت و آغاز جوانی تا نهایت لطف و شیرینی کلام سخن میگوید و بتذکر آن عهد رنگین خاطر خود و خوانندگان را خوش و خرم مینماید.

آناتول فرانس تحصیلات خود را در مدرسه استانیسلاس Collège Stanislas پایان رسانیده بعد برای گذران معاش دست بکار طبع و نشر چند مجله ادبی

زده از جمله منشی و سرد بیر مجله شاسور بیلو گراف (Chasseur bibliographe) شده و در آن مجله تحت عنوان مطالعه کتب (Revue des livres) مقالاتی با مضای انطول تیو مینگاشته و نیز از جمله نویسندگان مجله تئاتر بوده است (Revue théâtrale) همچنین در چند مجله دیگر هم مقالاتی مینوشته از آجمله در سال ۱۸۶۷ میلادی [۱۲۸۴ هجری] در مجله گازت ریمه (Gazette Rimée) دو مقاله برصد امپراطوری ناپلئون سوم نوشته است

این نویسنده بزرگ بمناسبت نشو و نما در میان کتاب از همان ایام کودکی عشق مفراطی بمطالعه و جمع آوری کتاب و خرید و انتخاب و تزیین آنها داشته و تا آخر عمر این عشق هموزان در او باقی بوده و غالب ایام او بخواندن و یاد داشت برداشتن و نصفج اوراق گذشته است و خود او میگفته که بهترین لذت من در زندگی جمع آوری صور وافکار و احساسات است و این کار با جمع و مطالعه کتب بهتر صورت میگیرد. در اینجا بی مناسبت نیست شرحی را که آنطول فرانس در باب کتاب نوشته عینا ترجمه نمائیم و آن این است: «بقول لیتره Littre لغوی معروف کتاب مجموعه ایست از چندین جزوه حاوی صفحاتی خطی یا چاپی این تعریف بهیچوجه مرا قانع نمیکند سلیقه من کتاب در حکم کار خاثة بوالعجبی است که هرگونه صور سحر آمیز از آن خارج میشود و موجب اضطراب اذهان و تغییر حال قلوب میگردد به عبارت واضعتر بگویم کتاب بمنزله دستگاہ فانوس سحری است که مارا در صور ایام گذشته فرو میرد و اشباحی از عوالم فوق طبیعت از پیش چشم ما میگذراند کسانیکه زیاد کتاب میخوانند عادت استعمال کنندگان حشیش همه وقت دستخوش خواب و خیالند این سم لطیف که بمرور در مغز ایشان ریشه میدواند درک محسوسات عالم حقیقی را از ایشان میگیرد و در مقابل صور خیالی چندی را در مد نظر ایشان

جاری می‌سازد که بعضی از آنها مخوف و بعضی دیگر دلکش و سرتا یا لطف و جالبند کتاب افیون مغرب زمین است و قاتل جان ماست روزی خواهد رسید که تمام ما کتابدار خواهیم شد و آن روز دیگر روز خاتمه کار همگی است .
« همانطور که عاشق دلسوخته بدرد و رنج خود علاقه مند است ما نیز باید کتب را دوست بداریم چون کتاب قاتل ماست و برای ما گران تمام می شود محبت آنرا از این نظر بر خود واجب بگیریم من که این کلام را میگویم و بمهلك بودن آن عقیده دارم آنرا میپرستم و بدون هیچ ملاحظه قسمت عمده عمر خود را صرف آن کرده ام .

« بلی کتاب کهنه ماست زیرا که هم عدد آن روز افزون است و هم انواع آن . انسان ندتها را بی کتاب سر کرده و این ایام درست همان دوره هائی بوده است که بانجام کارهای بزرگ و مفید موفق آمده و از توحش به تمدن قدم گذارده است .

« این مردم با اینکه هرچگونه اوراقی در دست نداشتند باز از شعر و اخلاقیات خالی نبودند سرودها از حفظ داشتند و احکام دینی و اخلاقی خود را از بر میخواندند در ایام خردی پیرزنها برای ایشان قصه پوست خر و گربه کفش دار (۱) را که بعدها از آن برای دوستداران کتب طبع ها کرده اند نقل می نمودند .

« اولین آثاری که از کتاب دیده میشود سنگهای بزرگی است که بر روی آن با اسلوبی اداری و دینی کتیبه هائی نقش کرده اند
« از آن تاریخ مدتی دراز میگذرد چه ترقی موحشی در کار انسان پیش آمده در ظرف قرون شانزدهم و هجدهم عدد کتاب مضاعف شده و حالیه از

(۱) از قصه های قدیم فرانسه

صد برابری نیز گذشته است امروز در پاریس تنها بغیر از جراند روزی پنجاه جلد کتاب طبع و نشر میشود و این خود نشانه هر چه و مرجع مہیبی است کہ تصور عاقبت آن انسانرا دیوانه میکند انسان محکوم است کہ هیچوقت بحال اعتدال نماند بلکه پیوستہ از افراط بتفریط یسا از تفریط بافراط بیفتد. در قرون وسطی چہل عمومی موجب وحشت عامہ بود و تولید یک سلسلہ امراض فکری میکرد کہ حالہ از آہا اثری بجا نیست. امروزہ میتوان گفت جامعہ بشری در نتیجہ مطالعہ بطرف یکنوع قلیج عمومی سیر مینماید آیا رعایت اعتدال بحکمت و تناسب مقرون تر نیست ؟

«دوستداری و مطالعہ کتاب بجاست ولی نباید از ہر دستی کتاب گرفت بلکه در این کار ہم لازم است دقت و لطف طبع را از دست ندهیم و کتبی را کہ برای مطالعہ میخواہیم انتخابات نمائیم و زبان حال ما بیان آن امیری باشد کہ شکسپیر در یکی از آثار ہای خود از او سخن میگوید یعنی مثل او کتابدار خود نگوییم. « میلم این است کہ کتابایم را بدقت صحافی کنند و صحبت آنها با من از عشق باشد » آنطول فرانس در نتیجہ مطالعہ شب و روز مخصوصاً معاوست در قرائت آثار زیبای نویسندگان فصیح یونان و روم قدیم و اساتید ادبا و شعرای فرانسه و حکمای دورہ حدید مثل مونتینی (Montaigne) و داروین Darwin و اسپنسر Spencer و تین Taine ورنان Renan ہم باسلوب درست کلام آشنائی تمام پیدا کردہ و ہم نافکار حکمتی قدیم و جدید معرفت حاصل نمودہ است میتوان گفت کہ ہر قدر تزلزل او در قبول افکار و آراء زیاد تر میشود و در عقاید گذشتگان شك میکرده بستگی او بالفاظ جمیل و اسطقس کلام قدما بیشتر میگرددہ مخصوصاً چون دل بستگی فوق العادہ بجمیع آثار زیبائی و جمال داشته و طبیعت را سراسر محاسن و لطائف مینداشته

سخن میگردد است که سبک تحریر قریباً و ذراتی قدما را که به طبیعی نثر میگفتند
 بوجه تقلید نمایند و مثل ژنیور هسل از نوشته های شیرین ایشان شهید لطف
 و ذوق بگیرد و آنها را در نگارشهای خود بکار ببرد اصناف این است که آناتول
 فرانس بتصدیق دوست و دشمن از عهده اینکار بخوبی بر آمده و در روان
 نویسی و استحکام کلام و فصاحت سخن بمقامی رسیده است که در عصر خود
 نظیر نداشته و در انشاء لغت فرانسه ثالث ولتر (Voltaire) و راسین
 (Racine) شده است و ژول لوماتر (Jules Lemaître) ادیب نقاد معروف
 او را بهمین مناسبت عالی ترین گل حسن قریحه لاتینی Extrême fleur
 du génie latin لقب داده است .

آناتول فرانس اولین کاریکه در ادبیات شروع کرده نوشتن رساله ئی بوده
 است در باب شاعر معروف آلفرد دو وینی Alfred de Vigny یعنی در سال
 ۱۸۶۸ میلادی (۱۲۸۵ هجری) دیوان اشعار بنام « ابیات زرین » (Poèmes Dorés)
 از وی منتشر کرده است نثر از این اشعار و مجموعه اشعار دیگری که بنام
 « نوس کورنتین » (Noces corinthiennes) در ۱۸۷۶ میلادی (۱۲۹۳ هجری)
 از وی طبع و نشر شده است و چند فقره اشعار متفرقه که در جرائد بطبع
 رسیده جمیع آثار قلمیه او به نثر است شاید در چهل سال اخیر عمر خود
 ابداً شعری نگفته باشد بقول خود او شعر و شاعری يك نوع نغمه سرایی
 است که باید بحکم طبع بخودی خود از قلب صادر شود و این از مختصات دوران
 جوانی است پس از سپری شدن عهد شباب دیگر نغمه سرایی حاکی از شود
 قلبی نیست بلکه یکقسم تصنع و تکلف است و اولی آن است که شعر و شاعری
 متروک شود که : و دع الذکر لایام الصبی فایام الصبی نجم اقل
 خلاصه در نثر نویسی در طراز اول نثر نوبسان قرون مختلفه فرانسه بشمارد



بلقب «پادشاه نثر» ملقب است.

چندی در کتابخانه سنا مشغول کار بوده و از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۱ (۱۳۰۴) در روزنامه «تاتان» (Temps) پاریس مقالات مینوشته باینمضی که هر هفته بعنوان تخریظ و نقد ادبی و اظهار عقیده راجع باثار ادباء و سایر مواضع مقاله نوی در آن روزنامه منتشر می نموده است این مقالات در چهار مجلد بنام «حیات ادبی» (La vie littéraire) در سنین ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ و ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ م هر سال یک جلد آن چهار مجلد بطبع رسیده است. مقدمات و تخریظ بسیاری بر کتب سایر نویسندگان و مؤلفین معاصر خود نگاشته است. خلاصه سنین اول جوانی را به تعلم و تحریر مقالات تاریخی و نقد ادبی و اشعار و قصص و غیره گذرانیده بعد از آن دوره تلمذ را تمام نموده تا آنکه در سنه ۱۸۸۱ (۱۲۹۹) یعنی در سن سی و هفت یکی از بزرگترین تصنیفات خود را بنام «جنایت سیلوستر بونارد» Le Crime de Sylvestre Bonnard که لفظاً و معنأً از شاهکارهای جاوید بشمار است منتشر نموده بانوسیله مبرهن ساخته که آغاز استادی او فرا رسیده است و از آن تاریخ بعد بطور متوسط هر سال یک جلد کتاب از قلم او صادر شده است.

فهرست آثار آناتول فرانس مفصل و در مواضع مختلفه است از قبیل قصص و حکایات و تاریخ و تخریظ و نقد و اظهار نظریه راجع باشخاص و ادوار و آثار مختلفه و غیره

ذیلا فهرست تصنیفات مهمه وی با تاریخ صدور هر یک نگاشته میشود:

عنوان کتاب	تاریخ صدور
Jocaste et le chat maigre	1879
Balthazar	1880

* يب *

عنوان كتاب	تاريخ صدور
Le crime de Sylvestre Bonnard	1881
Les désirs de Jean Servien	1882
Le livre de mon ami	1885
Thaïs	1890
L'étui de nacre	1792
Les opinions de M. Jérôme coignard	1893
La rôtisserie de la reine Pédauque	1893
Le lys rouge	1894
Le jardin d'Epicure	1894
Le puits de Sainte - claire	1895
L'orme du Mail	1897
Le mannequin d'oisier	1897
L'anneau d'améthyste	1899
Monsieur Bergeret à Paris	1901
Pierre Nozière	1899
Clio	1899
Histoire comique	1903
Crainquebille Putois Riquet etc.	1904
Sur la pierre blanche	1905
Les contes de Jacques Tournebroke	1907
L'île des Pingouins	1908
Les sept femmes de la barbe - bleue	
Nautres contes	1909
Les Dicux ont soif	1912
La révolte des anges	1914
La vie littéraire (چهار جلد)	1888 - 1889 ^{9/8} 1891 - 1892

* بیج *

عنوان کتاب	تاریخ صدور
La vie de Jeanne d'arc (دو جلد)	1908
Le génie latin	1913
Le Petit Pierre	1918
La vie en fleur	1922

بسیاری از این کتب اگرچه بکلی خیالی و افسانه‌ای بنظر میاید ولی آمیخته باحقیقی است باضافه در هر یکی از این کتب یکی از اشخاص کتاب شخص آناتول فرانس است یعنی یک نفر انسان حال مصنف و مترجم افکار و عقاید و احساسات شخصی او است در چهار جلد از این کتب یعنی

Petit Pierre و *Livre de mon ami*, *Pierre Mozière* و *La vie en Fleur*

یادگارهای ایام طفولیت و اوائل جوانی خود را مذکور داشته و هر یادگار را باشکال مختلفه تجزیه و تحلیل نموده است

در ۲۴ دسامبر ۱۸۹۶ میلادی (۱۸ رجب ۱۳۱۴) عضویت آکادمی

فرانسه منتخب شده است در ۱۸۸۶ (۱۳۰۳ - ۱۳۰۴) مادر و در ۱۸۹۰

(۱۳۰۷ - ۱۳۰۸) پدرش فوت کرده است و آناتول فرانس از این پدر و

مادر در طی کتب خود یادگارهای شیرین نقل میکند و نسبت بانها اظهارعلاقه فوق‌العاده مینماید .

در سی سال اخیر عمر خود بافکار اجتماعيون و افراطيون تمایل بوده

ولی از همان حد تمایل خارج نگردیده و هیچگاه داخل حزبی نشده و در تمام

عمر از دخول در مشاغل عمومی و هیاهوی زندگی احتراز داشته است با آنکه

قویاً با افکار اجتماعيون و از آن میان افکار افراطيون تمایل داشته از انقلاب و

خونریزی اظهار نهایت وحشت میکرد است . در کتاب « خدایان تشنه اند » که

در ۱۹۱۲ (۱۳۳۰) نوشته این قضیه بخوبی مبرهن میشود عقیده آناتول
قرانس بر آن بود که افکار افراطیون برای محافظه کاری و کهنه پرستی در حکم
ممدل و بمنزل خمیر مایه ترقی است.

در آغاز جنگ عمومی از پاریس مولد و منشا خود مهاجرت نموده در
دهی موسوم به « بشاری » (La Bechellerie) در ایالت « تور » (Tours)
اقامت گزید و در همانجا در شب ۱۲ اکتوبر ۱۹۲۴ (۱۳ ربيع الاول ۱۳۴۳)
در سن هشتاد سال و چند ماهگی وفات نموده و ۱۸ اکتبر (۱۹ ربيع الاول)
همان سال بانفقه دولت فرانسه با مراسم عزای ملی در پاریس مدفون شده است

۱۷ تیر ۱۳۰۹ مطابق ۱۱ صفر ۱۳۴۹ مشهد دکتر قاسم غنی

عصیان فرشتگان

فصل اول

فصلی که در طی چند سطر تاریخ یک عائله فرانسوی از ۱۷۸۹

تا ایام حاضر را در آن، هندرج است.

مژول اسپارویو در جنبه کلیسیای سن تولپیس (۱) واقع نومه طبقه عمارت شامخ آن بین خیابانیه از جلوی وقوع معجزه میزند و باغی که آنسلا بعد نسل بواسطه بناهای مرتفع و نزدیک بهم متدرجاً از فندای آن کاسته شده بنا شده است. هنوز هم سرفهائی پرمرده دو درخت شاه بلوط بزرگ که از آن سر برافراشته اند دیده میشود. در این منزل است که از ۱۸۴۰ تا ۱۸۵۷ میلادی آلکساندر بوشارد اسپارویو که مرد صانعب عشیره بزرگی بود زندگی نمود. آلکساندر بوشارد اسپارویو در حکومت ژویه (۲) نایب رئیس مجلس شورای دولتی بود و در دارالعلوم علوم اخلاقی و سیاسی عضویت داشت و مصنف کتابی است موسوم

۱ - Saint Sulpice ، کلیسیائی است که در محله سن ژرمن در شهر پاریس واقع است این کلیسیا در قرن هفدهم میلادی بر روی خرابه های کلیسیائی که از سدهای قرن دوازدهم بوده بنا شده و بالاخره در ۱۷۴۵ میلادی بدست معماری موسوم به سرواندونی بشکل حاضر ساخته شده است.

۲ - Le gouvernement de Juillet : مقصود سلطنت لوی فیلیپ است که در نتیجه انقلاب ماه ژویه ۱۸۳۰ میلادی در فرانسه پیدا شده است.

به « بحث راجع بمؤسسات مدنی و مذهبی ملک » که کتابی است در سه مجلد و متأسفانه ناتمام مانده است .

این مرد عالم متبحر که یکی از علمای خیال باف سلطنت مطلقه آزاد است وارث نام و ثروت و منفعتش عبارت بود از فولژانس آدولف بوسارد اسپار ویو که در ایلم امپراطوری ثانوی (۱) عضو مجلس اعیان شد و او بسیار بر میراث پدر افزود و اراضی خریداری نمود که بعدها خیابان امپراطریس [۲] میبایستی از آن بگذرد و خطابه مشهوری بر له سلطه دنیائی پاپها القا نمود .

فولژانس سه پسر داشت که اکبر آنها مارک آلکساندر در قشون داخل شد و در خدمت نظام شهرتی بستا یافت زیرا سخن پرور ماهری بود . پسر دوم گیانتان که هیچ قسم استعداد مخصوصی بمعرض شهود نیآورده بود اکثر اوقات در دهات زندگی میکرد و در آنجا وقت خود را بشکار و تربیت اسبان و موسیقی و نقاشی میگذرانید . سومی رنه که گویا از طفولیت قبای ولایت و حکومت باندامش دوخته شده بود از شغل قائم مقامی استعفا داد تا شریک اجرای قوانین قری (۲) که بر علیه مجامع مؤمنین بود نشده باشد و بعد ها در زمان ریاست جمهور مسیو فالیر (۴)

۱ — Le Second Empire ، مقصود امپراطوری ناپلیون سوم است که از ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰ در فرانسه توأم داشته است .

۲ — مقصود ملکه اوژنی Eugénie زن ناپلیون سوم است .

۳ — Jules Ferry ، یکی از رجال سیاسی فرانسه که در سنین بین ۱۸۳۲ و ۱۸۹۱ م. میزیسته و از جمله مفاخر او خدمات شایانی است که در دوره وزارت معارف خود در راه تشکیلات معارفی و ملی نمودن تعلیمات ابتدائی نموده است .

۴ — Armand Fallières ، یکی از رجال سیاسی فرانسه که از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۳ رئیس جمهور آن ملک بوده است .



چون رجعت ایام دس (۱) و دیوکلسین [۲] را مشاهده نمود تمام علم و حمیت خود را وقف بر خدمت کلیسا که مورد صدمه و آزار بود نمود. از ابتدای معاهده (۱۸۰۱ م) بین پاپ و دربار فرانسه (۲) تا آخرین روز های امپراطوری دوم تمام اسپارویو ها برای اینکه اسوه حسنه محسوب شوند مرتباً به کلیسا میرفتند بآنکه باطناً اهل شك و ریب بودند معذك دیانت را وسیله حکومت می پنداشتند. آقایان مارك و رنه اولین اولاد عشره خودشان بودند که علائم صدق و ایمان از اعمالشان ظاهر بود سرتیب مارك از وقتیکه هنوز سرهنگ بود فوج خود را فدائی قلب مقدس مسیح قرار داده و با يك حرارت فوق العاده ای اعمال مذهبی را بجا می آورد که با آنکه نظامی هم بود ناز حلب توجه میکرد در صورتیکه مسلم است عبادت و تقوی که رانیده عرشش باید نامید قلب صاحب منصبان جمهوری سوم (۳) را محل ظهور ترابی خود قرار داده است. بلی

۱ — Décius یا Déce — امپراطور روم که از ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی سلطنت نموده و در دوره سلطنت خود بسیار مسیحیانرا در شکجه و عذاب داشته است. دس در حنك یا گوت ها کشته شده است.

۲ — Dioclétien — امپراطور روم که از ۲۸۴ تا ۳۰۵ میلادی سلطنت کرده و هشت سال آخر عمر خود را از سلطنت کناره کرده بانزوا گذرآیده است و در ۳۱۳ م فوت نموده است — دیوکلسین یکی از جباره ایست که بسیار مسیحیانرا در معرض صدمه و آزر داشته بطوریکه مسیحیان سالهای آخر سلطنت و عمر او را دوره شهدا مینامند.

۳ — Le Concordat de 1801. معاهده ایست مشتمل بر هفده ماده که در ۱۵ ژوئیه ۱۸۰۱ بین پاپ و بی هفتم و ناپلئون تپارت منعقد شده است این معاهده تا سال ۱۹۰۵ میلادی بلی روابط بین حکومت فرانسه و دربار پاپ و کلیسه کاتولیکی بوده است.

۴ — La Troisième République — مقصود جمهوری فعلی فرانسه است که در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ میلادی اعلان شده است.

هم که اجدادش مانند میراث مقدسی برایش گذاشته بودند، علاقه مند بود.

اگر چه ناگزیر شده بود که بر ضد جمهوری لامذهب و پیرو ژاکوبین‌ها (۱) قیام نماید ولی هنوز خود را جمهوری طلب معرفی مینمود و بنام حریت بود که استقلال و سلطهٔ کلیسای مسیحیه را مطالبه میکرد.

در ایام مناظرات طویل و راجع بافکاک مذهب از حکومت و روزهای مصادمات راجع صورت برداری اشیاء و تأمین ذخائر کلیسه، [۲] مجامع کشیش‌ها و مجادل مومنین در منزل او انعقاد می‌یافت.

در موقعی که در تالار سنزرنک بزرگ عمارت بزرگترین رؤسای حزب کاتولیک از اخبار و اساقفه و صاحب‌منصبان قشونی و اعضاء مجلس اعیان و وکلاء و روزنامه نگاران مجتمع میشدند و قلوب همه حضار بایک اطاعت رؤفانه یا تسلیم مجبورانه بی متوجه رومیة الکبری بود و آقای داسپارویو نمرس بخاری تکیه داده در مقابل قانون عرفی قانون شرعی را بیچشم ناظرین میکشید و فصیحانه از غصب حقوق کلیسای فرانسه اظهار تنفر میکرد دو صورت ص. و نکم قدیمی هم باین جمعیت جدید چشم دوخته بودند صورتیکه در طرف راست بخاری بدست داود (۳) نقاشی شده بود صورت «رومن بوسار» کارگراسپارویوئی

۱ — Jacobins — اعضاء جمعیت انقلابی که از جملهٔ رؤسای آن روس پیر خونریز معروف انقلاب فرانسه بوده است این جمعیت در ۱۷۹۹ پس از سلطهٔ ناپلیون بناچار تکتی از میان رفته است

۲ — کلیهٔ آرقانون ۹ دسامبر ۱۹۰۵ فرانسه است که معاهدهٔ ۱۸۰۱ را لغو نمود تمام روابط بین مذهب و حکومت را مقطوع ساخت و موجب آن قانون دولت فرانسه هیچ مدهی را رسماً مذهب رسمی مملکت نمی‌شمارد.

۳ — Louis David — نقاش معروف فرانسوی که در ۱۷۴۸ م در پاریس متولد شده و در

بود که باقیافتن خشن و محلی که اندکی آثار خدعه هم از آن ظاهر بود باقیم
ته و شلواری پیچازی دیده میشد اینصورت مثل این بود که خنده ثی در لب
داشته باشد و شاید خنده اش هم بجا بود زیرا همین مرد رند بود که اساس
ثروت عائله خود را بواسطه خریداری املاک کنیسه تأمین نموده بود. صورتیکه
در سمت چپ بخاری بدست « ژرار » (۱) تصویر شده بود صورت پسر آن مزددهقان
یعنی سرکار « بارن امیل و سار داسپاریو » بود و مشاهده میشد که به البسه مثل لباس
ولائم و اعیاد مجلس و یکسلسله نشان زن است. این سرکار بارن از ولایه دوره امپراطوری
و در سلطنت « شارل » دهم (۲) از اعضاء مجلس اعیان و مهر دار مملکت فرانسه بود در سنه
۱۳۰۸ در حالیکه وکیل کنیسه بود و اوراد و اذکار « ژان دارک » (۳) عذراء بر زبان جاری
داشت از دینار وقت. رنه داسپاریو در ۱۸۸۸ « ماری انطوانت کوئل » دختر بارن

۱۸۲۵ در تبعید در شهر بروکسل فوت نموده در دوره انقلاب فرانسه رئیس قنون مستظرفه و بعد
در دوره امپراطوری اول نقاش ناپلیون کیر بوده است .
۱ — Gérard — نقاش معروف فرانسوی (۱۷۷۰ — ۱۸۴۲) است که از جمله
شاهکارهای او تابلوی « پسی شه » و تابلوی جنگ « اوستراتیز » ناپلیون کیر است .
۲ — Charles X — پسر لوی شانزدهم و برادر لوی شانزدهم و لوی هجدهم پادشاه فرانسه
است که در سنه ۱۷۵۷ متولد و در ۱۸۳۶ فوت نموده است . بعد از فوت برادرش لوی هجدهم
در ۱۸۲۴ پادشاه فرانسه شد ولی بواسطه سوء تدبیر که از جمله تعرض با آزادی مطبوعات و
مطلق العنان ساختن کتیشهای یسوعین و تقویت تشکیلات روحانیون مسیحی است منقرض شد
بر او شوریدند و لوی فیلیپ را بسلطنت انتخاب نمودند شارل دهم از فرانسه مهاجرت نموده در
قرنت هم مرد

۳ — Jeanne d'Arc — دختر فرانسوی که در ۱۴۱۲ میلادی متولد شده و در ۱۴۳۱ یعنی
در سن نوزده سالگی در شهر روئن فرانسه در آتش سوزانیده شد. است در آن ایام انگلیسها در خاک



کویل صاحب معامل آهن ، بلن ویل ، (۱) «ایالت لوآر علیا» (۲) را ازدواج نموده بود .
 مادام رنه داسپارویو از ۱۹۰۳ رئیسۀ جمعیه مادران مسیحیه است .
 این زن وشوهر کامل العیار که دختر بزرگ خود را در ۱۹۰۸ م بشوهر داده
 بودند هنوز سه طفل دیگر در منزل نزد خود داشتند (یک دختر و دو پسر) ،
 جوان ترین همه دلثون ، که طفل شش ساله ئی بود اطاقش در جنب اطاقهای
 مادر و خواهرش «برت» واقع بود . مورس که بزرگترین اولاد بود در یک عمارت
 کوچک مرکب از دو اطاق واقع در آخر باغ منزل داشت و در این عمارت با اندازه ئی
 حریت داشت که حیات خانوادگی برایش قابل تحمل باشد . مورس روی هر فته
 پسر قشنگ و زیبائی بود تصنع زیاد و خود سازی هم نداشت تبسم کمی که بیشتر
 از یک گوشه لبش را خبر نمیکرد شاید خالی از دلربائی نبود .
 مورس در سن بیست پنج سالگی جا افتادگی سالخورده گانی را داشت و حکمت
 سلیمانی را متمثل مینمود .

از آنجا که یقین نداشت که از همه اتعاب و زحماتی که انسان در زیر این گنبد
 کبود متحمل است ادنی تقعی نوبی عاید شود هیچوقت هیچ قسم زحمتی بخود

فرانسه فرانسویان مشغول جنگ بودند ژاندارک که دختری بسیار مؤمنه و صاده بود و اغلب حال خلسه و
 انجذاب باوروی میداد وقتی در حال خلسه ندای میکائیل را شنید که ناو امر کرد که بر نجات فرانسه
 قیام نماید ژاندارک از طرف پادشاه وقت « شارل هفتم » بفرماندهی عنده ئی معین شده با انگلیزها
 جنگید و مکرر فتوحات نموده و « اورلئان » را از دشمن باز گرفت هافیه الامر گرفتار قبایلی شد
 که او را با انگلیزها فروختند انگلیزها ژاندارک را در محکمه مذهبی که در تحت ریاست اسقف « بووه »
 تشکیل شد او را محاکمه نمودند و حکم تکفیر او از محکمه روحانیون صادر شده و پرا زنده در آتش
 سوختند این دختر که به باکره اورلئان ملقب است از جمله قدیسات مذهب کاتولیک است .
 ۱ - Blainville - نام محلی است در فرانسه ۲ - Haute Loire - نام مقطعه ایست در فرانسه

نمیداد . از قدیمترین عهد طفولیت این آقا زاده بر خود فرض دانسته بود که از تحصیل و تعلم احترام بجوید و ببرکت همین بیگانگی بتعالیم مدرسه‌ئی بود که دکتر در علم حقوق و محامی محکمه استیناف شده بود .

موریس نه در محکمه مدافعه از حقی مینمود و نه اقامه دعوائی میکرد نه هیچ میدانست و نه میخواست هیچ بداند و از این نظر نهایت تناسب را با استعداد فطری خود داشت و ساعی بود که دماغ کوچک خود را در زیر بار دانستنی‌ها بتعب نیندازد گویا تمیز فطری و هاتف درونی خوشی چنان بوی پند داده بود که کم بفهمد بهتر از آن است که بدیفهمد .

بقول آقای بانویل کشیش خداوند تمام خیرات و مواهب تربیت مسیحیه را باو عطا فرموده بود . از صغر سن در طی تربیت خانواده گی نعمت ایمان و عقیده باو اضافه شده و پس از تخرج از مدرسه متوسطه و دخول در مدرسه حقوق نیز در کمالات چون مجتهدین علوم در فضائل مانند اقرار کنندگان بمعاصی و در صبر و تسلیم چون زنان مرضعه مجملات از هر جهت آراسته و پیراسته بود . بعد از دخول در حیات اجتماعی و سیاسی در موقعی که کنیسه فرانسه شدیداً در مورد عقاب و نکال بود موریس در تظاهرات جوانان کاتولیک از دیگران عقب نبود و همگام حجز و تسعیر اموال کنیسه در سد معابر عمومی و سنگری بندی مجله خود همتی سرا نمود و تکمیل و همدستی رفقایش اسپان عرابه رئیس اساقفه را که از قصر خود رانده شده بود باز کرد . با این وصف باید گفت که در اینگونه پیش آمدها ابراز غیرتش بحد اعتدال و میانه روی بود و هیچوقت در صفوف اول دسته شجاعی که سران را به بی اطاعتی مفتخرانه و عصیان شرافتمندانه تحریض میکردند و بحمال خزانه پلیدی و ناسزا القا مینمودند (۱) دیده نمیشد .

بدیهی است که اگر زنان خود طرق اجبار ویرا بپول خرج کردن نمیدانستند او بخودی خود دیناری صرف آنها نمی نمود . درحالیکه تصور میکرد زنان را عقیر میشمارد آنها را پرستش مینمود و درجه شهوت پرستیش بسیار بیشتر از آن بود که خود بدان واقف باشد . چیزها که سایرین نمیدانستند و خودش عمیقانه بان تجاهل بود ولی معدالک ممکن بود از برق آبداری که گاهی درچشمان قنار میشی آتش میدرخشید حدس زده شود این است که جوانی خون گرم و قادر و مستعد بر محبت و دوستی بود از اینکه گذشت دیگر در شئون عادی زندگی آتش دهان سوزی نبود.



کوچه « گارانسیر » (۱) سهمی اش شد برای حفظ و نگهداری کتابخانه معین گشت ، دوخواهر او « خانم پوله دسن فن » و « خانم کویسار » چندین بار تقاضای فروش کتابخانه و تصفیه حساب آنرا نمودند و چنان عقیده داشتند که کتابخانه دارای مهم ولی بیفایده و عقیمی است ولی رنه و گائتان سهم دوخواهر را خریده و کتابخانه را از اسب تفرق محفوظ داشتند . حتی رنه داسپارویو کوشش داشت که مطابق نوایای مؤسس چیزی بکتابخانه بیفزاید اما سال بسال از مقدار و اهمیت خریدهایش کاسته میشد زیرا چنان معتقد بود که محصول دماغی و آثار معقوله در اروپا رو بقصان است .

باوصف این گائتان بنفقه شخصی خود روز بروز برغنائی کتابخانه می افزود و مقداری کتب منطبه در فراسه یا در معالک خارجه که بذوق خود خوب میدانست خریداری میکرد و اگر چه برادرانش ادنی قضیلتی هم برای او قائل بودند ولی انصاف این است که خالی از حسن قصاوت نبود و بیسکت وجود این مرد بیکار و کنجکاو مجموعه های کتابخانه بارن آلکساندر تقریباً مطابق مفتضیات و حوائج عصره بود .

کتابخانه اسپارویو هنوز هم در عام لاهوت و شرابع و تاریخ یکی از قشنگترین کتابخانه های خصوصی تمام اروپا محسوب است . انسان در این کتابخانه میتواند علم حکمت طبیعی یا عبارت اصح علوم حکمت طبیعی را با انواعها تحصیل نماید کذلک عام ماوراء طبیعت یا علوم ماوراء الطبیعه را یعنی چیزیکه متصل و مربوط بطبیعیات است و سرحد شروع آن همان طبیعت است منتهی باسم دیگری نمیتوان موسومش ساخت بعلم آنکه غیر ممکن است چیزی را که ماده ندارد و جز خواب و خیال چیزی بیش نیست باسمی موسوم ساخت . و نیز در این کتابخانه ممکن

رنگ آمیزی جلد و یا هنر نمائی مذهب که رشته های فلزی در جلد بکار برده و نقوشی بشکل شاخه های درخت و یا دسته های گل در آن منقوش ساخته و علائم و رموز و شمار های مخصوصی در آن ترتیب داده و بواسطه تلالو و درخشش چشمان علماء را خیره و مسحور میسازد مهم تر و نفیس تر و مشهورتر باشد و نیز بعضی کتابخانه های دیگر ممکن است دارای عدده بیشتری نسخ خطی باشند که بقلم يك نفر «ونیزی» (۱) یا «فلامانندی» (۲) یا «تورنی» تزیین شده یا ریزه نقاشی

انسان در اعمال خود قاعل مختار و آزاد است دیگر آنکه بگوئیم برعکس انسان در اعمال خود مجبور و دستخوش قضا و قدر است و هر چه سر نوشت اوست باو خواهد رسید. آیا کدام يك از این دو فرض برای ترقی و سعادت بشر انفع است پیروان فلسفه صلبه میگویند که فرض اول انفع است زیرا که اگر انسان را مختار و آزاد فرض کنیم سعادت و شقاء او را متوقف بر خودش بدانیم بیشتر به تعظیم و تربیت و بکار واداشتن او خواهیم کوشید پس حقیقت همان فرض حریت و آزادی است .

مثال سوم : راجع بجلود دو عقیده در دنیا اظهار شده است و پیروان هر يك عقیده خود را حقیقت شمرده اند . فرض اول : آنکه گفته اند روح شئی مادی است و آثار ظاهره از آن فرع اعمال جسدیه است و مرگ آخرین صفحه زندگی است و نقائی در کار نیست فرض دوم آنکه روح شئی مستقل الوجودی است و مرگ از انعدام و فنا است و مرگ مقدمه حیات دیگری است . از این دو فرض بزرگ کلام نافع تر برای جامعه بشریت است باید حقیقت شمرده شود . ولیم جیمس میگوید : « يك فکری صحیح است بهلت آنکه نافع است و تابع است بهلت آنکه صحیح است » غیر از ولیم جیمس سه نفر از کبار متأخرین فلاسفه فرانسه یعنی برکسون (Bergson) و لوروا (Le Roy) و هاری پوانکاره (H. Poincaré) نمایان

باین فلسفه اند

۱ - Venise - از بادر معروفه مملکت ایتالیا . ۲ - Flamand - یعنی از اهالی فلاندر Flandre ۳ - Touraine - نام یکی از ایالات فرانسه که حاکمشین آن شهر تور (Tours) است

های ظریف تر و فتان تری داشته باشند ولی هیچیک از حیث نسخ نفیسه زیدای مصنفین قدیم و جدید مذهبی یا غیر مذهبی تفرقی بر این کتابخانه ندارند. در کتابخانه اسپارویو تمام آثاریکه از قدما باقی مانده دیده می شود حمیم آباء کنیسه جمیع مصنفینی که در انبات حقیقت دیانت مسیحیه رسائل استدلال نگاشته اند تمام محدثین، تمام معلمین ادب عصر تجدد، تمام دائرةالمعارف نویسان، جمیع فلسفه ها، جمیع علوم، مشاهده میشوند. از اینجهت بود که کاردینال مران موقعی که بتماشای اینکتابخانه نزول اجلال نموده بود فرمود:

« ممکن نیست که مغز بشری و کله انسانی بحدی قوی باشد که بتواند تمام علوم را که در این قفسه ها انبوه شده است جامع شود گو اینکه خوشبختانه این کار لزومی هم ندارد. »

قضائل ماب کاشیو در ایامی که نایب اسقف پاریس بود و اغلب در این کتابخانه کار میکرد بسیاری از اوقات میگفت

— اگر مشاعر مردم آن حدت و حرارتی را که برای بدی کردن و حوی نمودن لازم است و در قدیم دارا بود امروز فاقد نشده بود و هنوز هم قادر بر عمل خیر یا شر میباشد بعقیده من مواد لازمه برای بار آوردن چندین « طوماس داکن » [۱] و چندین « آریوس » [۲] در این کتابخانه موجود است.

۱ — Saint Thomas d' Aquin — بررگترین عالم ربانی کیسه عرب درسه ۱۲۲۶ میلادی در حدود ناپل ارساذر ایتالیا مولد شده و در ۱۲۷۴ فوت نموده است. طوماس ار اکار استدلالیه نویسان دیانت مسیحیه بوده است — Arius — کشیش اسکندریه نی که از مشاهیر متدعین دیانت مسیحیه و مؤسس فرقه ایست که آریوسیه نامیده شده است (۳۳۶ — ۲۸۰ میلادی)؛ طریقه آریوس که مکر وحدت اتقائم لانه بود یعنی ماده اب و این و روح القدس را متمایز از یکدیگر میشمرد و در سنه ۱۲۵ میلادی در مجمع اساقفه در شهر بقیه باطل خوانده شده و پیروان آن طریقه تکفیر شده اند.

بدون شك نسخ خطی لزوگترین غنای این مجموعه عظیم را تشکیل میداد مخصوصاً از چیزهای قابل توجه مکاتب غیر معروف «گاساندی» [۱] و اب «مرسن» (۲) و «پاسکال» (۳) بود که بیش از پیش روح قرن هفدهم را آشکار می ساخت همچنین کتب توراة عبری و کتب احادیث و سنت بنی اسرائیل و رسائل خانام های یهود اعم از مطبوع یا خطی یا کتب اصل آوامی و سامری که روی پوست گوسفند یا روی ورقه های درخت انجیر آدم نوشته شده نباید از نظر محو شود تمام این نسخ نفیسه قدیم و گرانبها را که در مصر و سوریه بدست عالم شهیر موسای دنیائی جمع آوری شده بود اسکندر اسپارویو در ۱۸۳۶ در موقعی که آن عالم لغت و معارف یهود در اواخر ایام خود با تیری و بدبختی در پارس جان میداد بقیمت ازللی خریداری کرد.

کتابخانه اسپارویو در طابفة دوم منزل کهنه واقع بود. کتبی که لزعم انها اهمیت زیادی نداشت مانند کتب تفاسیر پروتستانت های قرن نوزدهم و قرن بیستم توسط مسیو گائتان هدبه شده بود بدون صحافی و جلد در اعماق اطاقهای زیر

۱ — Gassendi — عالم ریاضی دان و فیلسوف مادی فرانسوی (۱۵۹۲ — ۱۶۵۵)

که معروفترین حرالفکرهای قرن هفدهم است — گاساندی از تاسس فلسفه ابيقوری و از معارضین شدید فلسفه ارسطو است فلسفه مادی وحسی گاساندی را میتوان سنای فلسفه تجربه و اختبار فلسفه معاصرین شمرد.

۲ — Mersenne — عالم مذهبی فرانسوی (۱۵۸۸ — ۱۶۴۸) از دوستان دکارت که دارای

تحریریات علمیه در حکمت طبیعی است

۳ — Blaise Pascal — عالم حکمت طبیعی و ریاضی و فیلسوف فرانسوی که در ۱۶۲۳ متولد

و در ۱۶۶۲ در ۳۹ سالگی فوت نموده است پاسکال که یکی از تراجم و معاصر فرانسوی محسوب

است علاوه رافکار فلسفی در حکمت طبیعی و ریاضیات صاحب اکتشافات علمیه است.

سقف انداخته شده بود . فهرس کتابخانه بصحیفه چند نسخه متمم عبارت از ۱۸ مجلد بزرگ بود که بطبع رسیده و کتابخانه از هر حیث دارای نظام کاملی بود ، مسیو ژولین ساریت کتابدار که عالم بخطوط طبعیه و مردم فقیر و افتاده تی بود و برای امرار معاش در خانواده ها درس میداد در ۱۸۹۵ تا بتوصیه اسقف « اگرا » (۱) بسمت معلمی موریس جوان معین شد و در ضمن کتابداری کتابخانه اسپارویو نیز باو محول گشت . مسیو ساریت که شخص فعال و تأثیریت و نظم و دارای حوصله فوق العاده تی بود شخصاً تمام کتب این مجموعه عظیم را طبقه بندی کرد ، طریقه تی را که مسیو ساریت مطابق سابقه خود برای طبقه بندی کتب معمول میداشت ، فوق العاده مبهم و پیچیده بود علائمی را که بکتب میگذاشت مرکب از آن همه حروف درشت و ریز و حروف لائینی و یونانی و آنقدر از قام عربی و رومی و نشانهای یک ستاره و دو ستاره و سه ستاره بود و آنهمه علائم مختلفه که در حساب برای بیان مقادیر و جنور بکار میروند اضافه می نمود که تحصیل آنها بیشتر مستلزم وقت و کار بود تا تحصیل یکدوره کامل جبر و مقابله . تنها مسیو ساریت بود که میتواندست این نوع طبقه بندی را بفهمد و از خود او که گذشت دیگر کسی پیدا نمی شد که مایل باشد برای فهم این رموز و اشارات تاریک و مبهم ساعات طولانی صرف کشف قوانین عدد نماید . از اینجهت از محالات اندی بود که کسی بدین کمک ساریت در این سیصد و شصت هزار مجلدیکه تحت اداره او بود نتواند کنایه را که بان احتیاج داشت بیابد ، این بود نتیجه همه مواظبتهای ساریت اما خود او نه فقط از این وضع ناراضی نبود بلکه کمال خرسندی را هم از این ترتیب داشت ، مسیو ساریت کتابخانه اش را دوست میداشت و با عشق مفرطی هم دوست میداشت .

هر روز صبح ساعت هفت بکتابخانه میرفت و روی میز تحریر بزرگی که از

چوب درخت کابلی ساخته شده بود مشغول طبقه بندی میشد . یاد داشت هائی که بخط خود نگاشته بود و تمام جعبه عظیم البجه اورا قی را که در نزدیکی دستش واقع بود پر کرده بود ، روی آن جعبه مجسمه گچی آلکساندر اسپارویو گذاشته شده بود که موهائی پریشان و قیافه عالی و دهانی گرد و سینه ئی عربان و مانند « شاتو بریان » (۱) در هر طرف صورت نزدیک بناگوش قطعه ریشی داشت .
 ظهر تمام میوساریت برای صرف باهار بکوچه تنک و تارینک « کانت » (۲) میرفت که در دکان شیر فروشی مشهور دکان چهار کشیش (۳) چیزی نخورد . در این دکان بود که در قدیم « بودلر » (۴) « تئودر د بانویل » (۵) شارل آسلینو ، (۶) « لوی منار » (۷) و یکفرانز اعظم آسیایی که کتاب « اسرار پاریس » (۸) را بزبان اسپانیولی ترجمه نموده بود

۱ — Chateaubriand : نویسنده شهر فرانسوی مصنف کتب روح البصر ایه آنالا — آخرین این سراج ها و غیره علاوه برهنر تجریر مشکلات سیاسی هم از قبیل سفارت و وزارت امور خارجه و غیره داشته است (۱۷۶۸ — ۱۸۴۸) .

۲ — Rue des Canettes : نام کوچه ئی ارکوچه های نزد یک کلیسای سن سولیس .

۳ — Quatre Evêques, در میدان مقابل کلیسای سن سولیس سقاخانه تاریخی است که مجسمه چهار کیش و خطیب در آن فرانسوی در آن سقاخانه حجاری شده است و آن چهار خطیب عبارتند از « بوسوه فلشیه و ماسیون » این سقاخانه این مناسبت سقاخانه چهار کیش نامیده میشود — این دکان بواسطه وقوع در قرب این سقاخانه شیر فروشی چهار کیش نامیده میشده است .

۴ — Charles Baudelaire — نام شاعر فرانسوی است (۱۸۲۱ — ۱۸۶۷)

۵ — Théodore de Banville — شاعر فرانسوی است (۱۸۱۳ — ۱۸۹۱)

۶ — Charles Asselineau — نام ادیب و محقق فرانسوی است (۱۸۲۱ — ۱۸۷۴)

۷ — Louis Menard — عالم شیمی دان و نویسنده فرانسوی که کولودیون را کشف کرده و باضایه اشعار فلسفی و تاریخی اراو باقی مانده است

۸ — Les mystères de Paris — کتاب معروف اوژن سو که در سنه ۱۸۴۲ بطبع

رفت و آمد داشته‌اند ، شاید مرغابی هائی که بزبائی روی لوحه سنگی اعلان در دکان نوک میزدند و بدان مناسبت آن کوچه را کوچه کانت یعنی کوچه مرغابی مینامیدند ساریت رامی شناختند ،

سه ربع از ظهر گذشته بکتابخانه بر میگشت و تا ساعت هفت بعد از ظهر از آن بیرون نمیرفت ساعت هفت دوباره خارج میشد و قدری در دکان شیرفروشی چهارکشیش در سر میز محترمی که چند دانه آلوی خشک زینت آن بود می نشست ، هر شب بعد از شام رفیق ساریت میشل گیناردون که عموماً بابا گیناردون مینامیدندش و وردی تقاش و مرین بود و پرده های تقاشی را مرتب میکرد و برای کلیساهای کار میکرد از اطاق کوچک زیر سقفی که در کوچه پرنسس (۱) داشت باین دکان میامد و صرف قهوه و شراب میکرد و بعد آندو رفیق یکدست دومینو باهم بازی میکردند .

بابا گیناردون بقدری سرسبز و خرم بود که انسان گمان نمیکرد که بان پیری باشد که درك زمان شناوار (۲) را کرده باشد . از آنجائیکه مردزاهد خشک و خشنی بود و لاف پارسائی میزد دائماً با عبارات فوق العاده و قیحانه از پلیدی های ات پرستی شصت جدید مذمت و بدگوئی میکرد . آدمی بود بسیار پرگویی ولی ساریت با گمان رغبت سخنان او گوش میداد ، بیشتر سخنان بابا گیناردون راجع به مبدفراشتگان کلیسای سن سولیس بود که میگفت بعضی از تقاشیهای آن کلیسا خراب شده و او میبایست هر وقت خدا بخواد و مقدر باشد آنها را مرمت نماید زیرا پس از انفکاک کنیسه از حکومت کلیساهای تعلق بخداوند پیدا نموده احدی عهده دار ترمیم ضروری ترین مرمت ها نمیشد بابا گیناردون هم اندک تقاضای اجبر و مزد نداشت و مکرر میگفت :

۱ — Rue Princesse — نام کوچه‌ئی است در ناحیه ششم شهر پاریس .

۲ — Chenavard — نقاش فرانسوی (۱۸۹۵ — ۱۸۰۸) .

لکتابخانه میافتاد از این نگاههای مدوزی [۱] مستثنی نبودند. و اگر اتفاقاً بی‌اهمیت ترین کتاب کهنه‌ئی را کسی میبرد مثل این بود که قالب او را بکنند برای اینکه از دادن کتاب حتی باشخصایکه کاملاً ذی‌حقی بودند امتناع نموده باشد مسیوساریت هزار دروغ بزرگ و کوچک بقالب میزد و معنی هم نبود که حسن اداره خودش بدنام شود و یا در مواظبت او شکی به‌مرسد مثلاً کتابی را که لحظه‌ئی قبل با کمال علاقه زیر و رو کرده و روی سینه فشرده بود میگفت حالا معلوم نیست کجاست یا اصلاً گم شده‌است و اگر ناگزیر و لاعلاج کتابی را میبایست بکسی بدهد بیست بار قبل از تسلیم قطعی تعاریت گننده آنرا پس میگرفت دائماً بر خود می‌ریزد که مبادا یکی از اشیائی که او سپرده شده مفقود شود بلی حافظ سیصد و شصت هزار مجلد کتاب سیصد و شصت هزار دلیل دائمی برای خوف و واهمه و دغدغه خاطر داشت، گاهی شب غرق در عرق سرد از خواب میرید و باله‌های وحشتناک میکشید و عادت این بود که مثلاً در خواب دیده روزه‌ئی در یکی از طبقات قفسه‌ها باز شده است. مختصر از نقطه نظر مسیوساریت نکلی مستهجن و خلاف حق و مجزون بود که کتابی از محل خود خارج شده، این محل ممدوح ساریت گاهی مسیورنه داسپاریو را که تفصائل کتابدار جامع خود کاملاً واقف نبود بخصب ورده ساریت را کهنه دیوانه می‌نامید.

۲ — Méduse — یکی از غولان افسانه‌های یونان است و در اساطیر یونان مذکور است که در اندام مدور بسیار خوش سیما بوده و موهایی قشنگی داشته ولی بعدها رفته‌رفته موی او را برنجیده موهایی او را بدل بماران مهربی نمود و پشمیان او قوتی داد که هر کس نظر می‌نمود او را تبدیل بسک می‌ساخت بعدها پرسیه پهلوان افسانه سر او را برید.

اگرچه سیوساریت باین بی عدالتی اریاب خود مستحضر نبود ولی بر فرض اطلاع هم محققاً تحمل سخت ترین عذاب و شدید ترین قحش و ناسزا برای حفظ کتابخانه بر او گوارا و پسندیده بود . بی رذلت این مواظبت و هوش و غیرت و یا عبارت اوضح لیمن این عشق در مدت شانزده سال یعنی از ابتدای کتابداری ساریت تا ۹ سپتامبر ۱۹۱۲ کوچکترین ورقی هم از کتابخانه داسپارویو گم نشده بود .



(فصل سوم)

﴿ فصلی که در آن وارد امرار عجیبه میشویم ﴾

شب این روز ساعت هفت پس از آنکه بر حسب معمول تمام کتابهاییکه از قفسه ها خارج شده بود مجدداً بجای خود گذاشته شد و پس از اطمینان باینکه هر چیز مرتباً سر جای خود قرار دارد ساریت از کتابخانه خارج شد و در راه محکم بست . حسب العاده در دکان شیرفروشی چهارکشیش غذائی خورد روزنامه «صلیب» را خواند و ساعت ده بمنزل محترم خود واقع در کوچه رگار (۱) برگشت و از آنجا که پدر مرد ساده لوح بیخیال و سبکروحي بود با کمال راحت خاطر خوابید صبح ساعت هفت بعادت دیرینه نکتابخانه رفت و در دهلیز کتابخانه مثل همیشه کولچه قشنگش را از تن کید و ستره کپنه ئی را که در دولابچه بالای دست شور بمایخ آویخته بود برداشته بدوش گرفته اطاق کاری که مدت ۱۶ سال شش روز در هفته در آن اطاق در تحت نظر مجسمه آلكساندر داسپارویو مشغول طبقه بندی کتب بوده داخل شد و خواست قبل از شروع بکار سرکشی از همه حجرات بماید این بود که رو بحجره اول که از همه بزرگتر بود رفت قفسه های بزرگ این حجره حاوی علوم لاهوت و ادیان و خروحي های آن حامل مجسمه های گچی مفرغی شکل شعرا و خطبای عهد قدیم بود و در درگاه های دو حجره دو کره بزرگ که نقشه زمین و آسمان بودند قرار یافته بود خلاصه مسیو ساریت وارد این اطاق شد ولی در اولین قدمی که برداشت بحال تعجب و انده اش متوقف شد بنحوی متعجب بود که نه میتواندست در آنچه می بیند شك کند و نه میتواندست قبول نماید و آن این بود که در روی پارچه آبی رنگی که بر روی میز منسبط بود مقداری

یکی از اساقفه یا کشیش قدس شریفی را که فعلا مسافر پاریس است یا عالم مستشرق مولم بکتب مقدسه ئی را با خود بکتابخانه آورده و یا بکتابخانه فرستاده است . دیگر از فرضیات مسیو ساریت این بود که یحتمل آقای (باتویل) کشیش که کنجکاویهای علمی مخصوصی داشت و دو قرائت کتب معتاد بود صفحات را تاه کند بخت در تحت تأثیر هیجان آگاهی و کنجکاوی باین همه متون توراتی و تلمودی حمله ور شده باشد که در طی مطالعه آن متون بکشف روح سام بن نوح موفق شود . دیگر از فکر هائی که کرد این بود که شاید هیپولیت خادم عمارت که مدت يك ربع قرن مشغول جاروب کردن کتابخانه و روفتن گردوغبار مجلات بوده و در این مدت طولانی در نتیجه مسموم شدن بعبار علوم و معارف بمنتهای درجه کنجکاوی رسیده است آن شب در نور مهتاب ناگهان بچشم و عقلش آسیبی فرسوده و در پی فهم این علائم غیر مفهوم حنوش اوج نگرفته باشد . دائرهٔ مرض را تا آنجا هم کشانید که شاید موریس جوان پس از خروج از حوزهٔ که عضو آن بود یا بعضی از مجامع ملیون دیگر بواسطهٔ کینه و غضبی که نسبت بیعقوب عهد حقیق و نسل معاصرش داشت این کتب آثار یهود را از جاهای خود بیرون نکشیده و درهم و درهم بر زمین نریخته باشد واستعدادی هم نداشت زیرا این آقا زاده خود را ضد یهود معرفی نموده حزبا یهودیائی که مانند خود او ضد یهود بودند معاشرت نمیکرد شاید گفته شود که این فرض بسیار بعید است ولی چه میتوان کرد فکر مسیو ساریت نمیتوانست راحت بماند و بین هزاران فرض دور و دراز متحیر و سرگردان بود بالاخره در عالم کم صبری که آن کتابدار غیور بفهم حقیقت داشت هیپولیت خادم را طلبید

هیپولیت هیچ اطلاعی از این موضوع نداشت . از در بان منزل پرسید او هم مانند هیپولیت بی خبر صرف بود کذاک سایر خدمه احدی خبر دار نبود

و کمترین صدائی در آن موضوع بگوشش نخورده بود عاقبة الامر مسیو ساریت وارد اطاق کار مسیو رنه داسپار ویو شد تا قضیه را بعرض او برساند مسیو رنه داسپار ویو بالباس داخلی اطاق و شب کلاه و وحناتی که حاکی از آن بود که مردی است جدی و از شنیدن ترهات خسته و دلگیر شده و تاب شنیدن نمیآورد و برا پذیرفته و پس از اصغای عرایض با این کلمات که حاکی از رحم و دلسوزی و هم آمیخته بطمن و بی محبتی بود او را مرخص نموده گفت :

— آقای ساریت خونم از زیاد خود را نزحمت نیندازید و یقین بدانید که کتابها امروز صبح در همانجائی بوده که دیروز جنابعالی گذاشته اید.

مختصر کلام شاید آنروز مسیو ساریت بیست دفعه تحقیقات نموده و چیزی دستگیرش نشد و نحوی مضطرب الحال و مشوش بود که شب نکلی خواب از سرش پریده بود صبح روز بعد ساعت هفت چون وارد اطاق مجسمه ها و کرات شد از اینکه همه چیز را بجای خود یافت خوشوقت شده آه طولانی که دلیل بر استراحت خاطر بود از نهاد بر آورد ولی چه فائده که باز ناگهان بقسمی قلبش شروع بطپیدن نمود که نزدیک بود بترکد زیرا بغتاً کتابی را بنظر آورد که روی رف بخاری افتاده بود و آن کتاب صحافی شده تازهئی بود و هنوز کارد چوب شمشادی که با آن ورقهای آن بریده شده بود در درون آن کتاب جای داشت و اما موضوع کتاب بعضی بود راجع بدوآیه از آیات سفر تکوین تورات که مسیو ساریت آنرا در اطاق زیر شیرانی انداخته و هیچوقت از آن بیرون نیاورده بود این کتاب که از جمله هدایای مسبوگائشان بود تا آنوقت مورد مطالعه واقع نشده بود بعبارة اخری هنوز کسی که جکاویرا بانمقام نرسانیده بود که راجع بکتابی که در خصوص سفر تکوین نوشته شده تحقیق و تفایش نماید نایبند هر یکی از این دو برادر شریک در کتابخانه یعنی برادر موحد و برادر مشرک چه سهمی دارند ، این کتاب دارای این علامت

[$\frac{8}{4}$ ۳۲۱۴ ر] بود ، و چیزی که بیش از همه چیز ساریت را بتعجب انداخته بود این بود که میدیدم دقیق ترین سبک نمره گذاری هم از پیدا کردن کتابی که در جای خود نیست عاجز است .

متعاقب آنروز در مدت یکماه روزی نبود که روی میز مملو از کتب مختلفه نباشد ، بدون ترتیب و نظام مجلات یونانی و لاتینی یا کتب عبری مخطوط و در هم بود .

گاهی مسبوساریت باخود میاندیشید که این حوادث تا گوار بدست بد کارانی واقع میشود که شبها برای دزدیدن نسخ نادره و گرانبها از مناخند کتابخانه بدرون داخل میگرددند ولی نه اثر منفی در کتابخانه میدید و نه با وجود دقیق ترین جستجوها چیزی گمشده میافت بلی همان انبوه شدن کتب روی میز بود و بس و هیچوقت هیچ چیز از کتابخانه گم نشده بود وحشت واضطراب فوق العاده ساریت را نمیتوان بتعبیر و توصیف آورد باخود میگفت ممکنست بوزینه ای از همسایگان از سقف از راه بخاری بکتابخانه بیاید و تشبه بکتاب خوانها نماید و در تایید این فکر بخود میگفت که واضح است بوزینه ها قادر بتقلید در آوردن تمام اعمال انسانی هستند .

مخصوصاً از آنجائیکه بواسطه نقاشی های «واتو» (۱) و «شاردن» (۲) بخوبی باخلاق و عادات این حیوانات آشنا شده بود چنان می پنداشت که بوزینه ها در صنعت در تقلید حرکات انسان یا تظاهر باخلاق بشری شبیه اند به «ارلکن ها» (۳) و «اسکارا

۱- Watteau نقاش و حکاک فرانسوی (۱۶۸۴-۱۷۲۱) .

۲- Chardin - نقاش فرانسوی (۱۶۹۹-۱۷۷۹)

۳- Arlequin مقلدی که لباسی مرکب از قطعات شکل ملنگ و رنگ داشته و نقاب بصورت

میزه و شمشیر چوبی نکر می بسته ، ابتدا این نوع مقندها در تئاترهای ایتالیا بزی مکرده اند

بعد سایر ملل هم تقلید نموده اند .

موش‌ها [۱] و بازیگران و اساتید کمدی ایتالیائی [۲] تا آنجا که در عالم خیال مجسم میکرد که بوزینه تخته شستی نقاشی و قلم در دست گرفته مشغول نقاشی است یا در هاونی دوا میکوبد یا نزدیک گوره ئی رساله کهنهٔ کیمیاگری را ورق میزند. خلاصهٔ کلام یکروز صبح نحسی روی یکی از صفحات مجلد سوم تورانی که بچند لغت نوشته شده بود جلد آبی رنگی داشت و نشانهای «کنت دومیرابو» [۳] بر آن مرسوم بود لکن درشت مرکبی دید دیگر شك و تردیدی برایش باقی نماند و یقین حاصل کرد که بوزینه ئی عامل این عمل قبیح شده است باین معنی که در حالیکه میخواسته تقلید یاد داشت نویسی کند دوات مرکب را واژگون ساخته است و البته این میمون میبایستی متعلق بمرء عالمی هم باشد که همیشه سروکار ارباب خود را با قلم و دوات دیده است.

مسیوساریت در حالیکه غرق در این افکار بود با کمال دقت شروع بتحصیل چگونگی اوضاع محله نمود تا آنکه کاملاً حدود منازل را که عمارت اسپارویو در جزو آن بود معین کند پس از آن بچهار گوشه محیط بعمارت رفته از هر خانه ئی پرسید که آیا میمونی در آنجا هست یا نه. از دربانها کلماتی چندین زن رخت شور و خادمه یکتار وصله دوز یک زن میوه فروش یک نفر شیشه بر چند نفر شاگرد کتاب فروش یک نفر کشیش یک نفر صحاف دو آژان پلیس چند طفل از همه

۱ — Scaramouche — نام یکمرد مقلد ایتالیائی که معروفست معلم مولیر بوده است

(۱۶۰۸ — ۱۶۹۴)

۲ — Docteurs de la comédie Italienne — در قرن ۱۶ میلادی هنر کمدی در ایتالیا

ارجاهای دیگر پیشتر رایج بوده و اکثر ممال از جمله فرانسویان در فن کمدی غالباً ماسها تقلید نموده اند ایتالیائیها خود از یونانیان و رومیان اقتباس کرده اند.

۳ — Comte de Mirabeau — معروفترین خطبای دوره انقلاب فرانسه ۱۷۴۹

(۱۷۹۱ میلادی)

سؤالاتی کرد و از هر يك جواب مخصوصی شنید و از اختلاف اجوبه دانست که تنوع اخلاق يك قوم تا چه درجه است و چه رنگهای گوناگون در سبك و روش افراد يك يك ملت موجود است زیرا دو جواب شیه بهم نشنید و هر قسم پاسخ که بتصور آید داده شده بود از جمله جوانهای تلخ و شیرین خشن و ملایم مؤدب و مسخره آمیز مفصل و مختصر بعضی هم اصلا جوابی نداده بودند ولی ما اینهمه تفصیل از حیوانی که سراغ آنرا میجست اثری نیافت تا آنکه بچلوخان منزل کهنه ئی که در کوچه «سرواندونی» [۱] واقع بود رسید در اینجا دختر ك سرخ پوستی را که روی پر از لکه ئی داشت دید که پاسبانی منزل مشغول است . دختر ك در جواب پرسش ساریت گفت :

بلی بوزینه «مسیو اردنو» اینجا است ... میخواهی؛ بینی اش ؟

و بدون اینکه کلمه ای بگوید مسیو ساریت را با خود باخر حیاط بکالسه که خانه ئی برد که در اینجا روی مقداری کاه و جل کهنه بوزینه حیوانی که از وسط بدن مقید بزنجیر بود و از سر ما میگذشت خوانیده بود این حیوان از طفل پنجساله ئی بزرگتر نبود صورت کبود پیشانی پرگره و لبهای نازکش هم از حزن و اندوه خطرناکی حکایت میکرد احداق زرد رنگ خود را بطرف پیر مرد متوجه ساخته نگاه تندی بوی انداخت آنگاه زردکی را بدست گرفته بدهان برد و فوراً آنرا دور انداخت و پس از آنکه آن بیچاره سرگون از وطن لحظه ئی واردین را نگریست روی از آنها بر تافت مثل اینکه چشمش از دنیا و نوع بشر آب نخورده باشد و از احدی متوقع امید نجات نباشد با اینجالت دوزانو در دست گرفته روی خود تاه شد و دیگر هیچ تکان نمیخورد جز آنکه گاهی سرفه خشکی سینه اشرا بحرکت میاورد .
آن دختر ك گفت :

عاجز بود ، بعلاوه کار آنها در کتابخانه چه چیز است ؟ بیچه دلیل همه حملانشان باثار مقدسه عهد عتیق و منابع عیسویت است ، مشغول طرح چه نقشه های کافرانه ئی هستند ؟ ابر غلیظ غامض و مبهمی همه این مسائل مدهشه را قرا داشت ساریت کتابدار که کاتولیک متدینی بود پس از آنکه احساس نمود سروکارش با قران ما سونهاست سخت بو حشت آمده از خوف در استر مرض افتاد .

تازه رمقی یافته بود که مصمم شد شیرا در کتابخانه که محل وقوع این معماهای وحشت آور است بگذراند باشد که این شیدان زار دست و مخیف را بتواند بغفلت بگیرد . البته این اقدام متهورانه بسیار از آن پیر مرد جبون گران می آمد و جای عجبی نیست که آن بینوای علیل مضطرب الروح با جون طبیعی که داشت مقهور خوف و وحشت باشد . خلاصه ساعت به بعد از ظهر هشتم ژانویه در حالیکه تمام شهر از برف پوشیده بود او آتشی در تالار مزین بهمجسمه های شعراء و فلاسفه قدیم بر افروخته در کرسی نزرگی در کار بخاری جا گرفته لحافی روی دو زانو گسترانید . روی میز مدور که در پهلویش واقع بود چراغی میسوخت و يك فنجان قهوه سیاه و يك طیانچه که از موربس استعاره شده پهلوی چراغ گذارده شده بود . ساریت سعی کرد چند سطر از روز نامه « صلیب » بخواند ولی بطوری شش دانك حواسش پرت بود که خطوط روزنامه زیر چشمش میرقصیدند مدتی در جلو خود خیره خیره لگزیست و چون حز سایه چیزی ندید و بغیر از هزه باد آوازی شنید حواسش برد . وقتیکه بیدار شد آتش خاموش شده و لوی کر به چراغ کشته شده فصارا متعفن ساخته بود تاریکی های اطرافش مثل این بود که پر از روشنی های شبیه به شیر و درخشش های متعلق باشد و چنان احساس نمود که چیزی در روی میز در حرمت است . اگرچه

تس از طرفی و سرما از طرف دیگر تا مغز استخوانش کارگر شده بود ولی معذالك چون قوت تصمیم و اراده بر خوف و هراس غلبه داشت پسا خاسته نزد يك ميز رفت و دست بر روی ميز مالید راست است که نمیتوانست چیزی به بند حتی روشنی های معلق و شیر مانند هم از میان رفته بود ولی در زیر انگشتان چنان احساس نمود که کتاب حجیمی باز است چون خواست آنرا به بند کتاب مقاومت نموده از روی ميز برجست و سه نوبت سخت بسر کتابدار غیر مختلط فرود آمد ساریت از هوش رفته بر زمین افتاد

پس از این حادثه روز بروز بروخامت اوضاع افزوده میشد مجلدات بیش از پیش از قفسه های معین خود بیرون میامد و گاهی مستحیل بود که بتوان کتب را بجای خود برگردانید باینمعنی که مفقود الاثر میشدند هر روز سیوساریت بضایعات جدیدی واقف میشد کتب « بولاندى » [۱]ها بکلی ناجور شده سی مجلد از مجلدات تفاسیر ناقص بود . لینوا ساریت که دیگر شناخته نمیشد صورتش چنان خشك شده بود که از نحافت بزرگی مشتی و از زردی مانند لیموئی بنظر میامد گردنش خارج از اندازه قد کشیده شان هایش پائین افتاده بود . لباسهائی را که در تن داشت مثل آن بود که بمیخی آویخته باشند چون بدان شیر فروشی چهار کشیش مبرفت هیچ اشتها بخوردن نداشت و با چشمی نمناک سر بزر افکنده بدون اینکه قادر بدیدن باشد چشم بطرف شربت تیره و تاری که چند دانه آلوچه در آن شاور بود میدوخت و سخنان نانا گبنار دون را که میگفت بالاخره بترمیم

۱ - Bollandistes - یعنی بیروان بولاندى که عبارتند از جماعتی کثیر و مذهبی که غالب آنها از یهوئین هستند این جماعت از قرن هفدهم مشغول نوشتن تاریخ حیات تدیسین مسیحیه شده و حوادث روزانه آنها را جمع نموده اند مناسب آنکه ژان بولاندى یکنفر یهوئی از اهالی بلژیک اولین کسی است که در قرن هفدهم شروع باین کار نمود اینستکه بعدی ها بولاندى نامیده شده اند .

تقاشی های « دلا کروا » [۱] در کلیسای سن سولپس موفق شده است اصلا
نمی شنید .

مسیورنه د اسپار ویو چون عراض غم انگیز و وحشت آور کتابدار بدبخت
خود را میشنید با برودت در جواب میگفت :

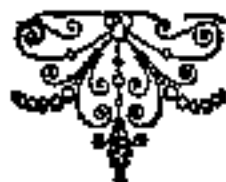
— مسیوساریت این کتابها فقط معلوم نیست کجا گذاشته شده ولی گم نشده
است درست جستجو کن بدقت تفتیش نماییدا خواهی کرد .

و چون بر میگشت برود آهسته میگفت :

این ساریت بینوا بد نخی میرسد .

آقای باتویل کشیش هم می فرمود :

بمقیده من دیوانه شده و شعورش بجای نیست .



(فصل پنجم)

فصلی که معبد فرشتگان کلیسای سن سولپیس سبب تعمق و تفکر در صنایع مستطرفه و علم لاهوت میشود

معبد فرشتگان مقدس که در ورود بکلیسای سن سولپیس در دست راست واقع است در عقب چوب بستها محفی از اطار بود آقای پاتویل کشیش و مسیو گائتان و برادرزاده اش مسیو موریس و مسیو ساویت چون عقب سر یکدیگر از در کوتاهی که در دهلیز واقع است وارد آن معبد شدند، ناگیناردون را روی نردبانی دیدند که انواع و اقسام مواد و ابزار گرد خود جمع نموده مشغول ترمیم تابلوی « هلبودور » (۱) است و در کار است که خمیر سفید رنگی در شکافی که کشیش بزرگ تابلو « اویاس » [۲] را ندو قسمت مقسم نموده بود داخل نماید، زفرین که سرمشق مخصوص نقاشی « پول بودری » (۳) بوده و گسوان نور و شاهه های صدف آسایش برای ساختن آن همه مجسمه ها و تصاویر « مجدابه » [۴] و « مارگریت » [۵] ها و حور و بریان میزان و مقیاس و سرمشق واقع شده بود زفرین که علی قول مشهور

۱ — Héliodore: وزیر سلوکوس فیلیپاتور پادشاه سوریه است در تورات مذکور است که هلبو

دور چون خواست ذخایری از معبد قدس شریف ریاید سه فرشته او را ممانعت نمودند این موضوع را «رافائیل» نقاش معروف ایتالیائی و «دولا کرو» افراسوی نقاشی نموده اند

۲ — Onias، نام چندین نفر از علمای بزرگ مذهب یهودیان

۳ — Paul Baudry نقاش فرانسوی که نقاشیهای تزیینی او برای پاریس بدست او درست شده است (۱۸۲۸ — ۱۸۸۶).

۴ — Marie Madeleine (مریم مجدلیه) زن نیککاری بوده که بمسیح ایمان آورده توبه نمود و ابراه خدمت بمسیح و دیانت نصرانیه از قدیسات شده

۵ — Sainte Marguerite: باکرهائی که در حدود سنه ۲۷۵ میلادی در شهر ایتالیایی از پلاه سوریه در راه دیانت مسیحیه شهید شده است *

محبوبه امپراطور ناپلیون سوم بوده حالا همان زفرین با گیسوانی انبوه و درهم برهم و صورتی شمزده و خاك آلوده و چشمانی سرخ و پلك برگشته و چانه پراز موهای بلند درپائین تردبان سرپایستاده و سبک کوچکی در دست داشت که خوراکی نقاش در آن بود زفرین که از بابا گیناردون پیر تر بود متجاوز از نصف قرن بود که با وی زندگی میکرد.

با آنکه نور بخط منحنی و بنحو بسیار ضعیفی از درز پنجره تیغه دار و مشبك درون معبد میتابید معذک رنگ آمیزی نقاشیهای « دلا کروا » تالو و درخشش مخصوصی داشت و الوان بدیع گوشت و پوست مردمان و فرشتگان تابلوها از صورت سرخ و براق و قره بابا گیناردون سوی سبقت میر بود. این نقاشیهای دیوار معبد فرشتگان که در ابتدای پیدایش مورد ملامت و تحقیر واقع شده بود حالا در زمره آثار اساتید درآمده قرین کارهای فنانا پذیر « رونس» (۱) و « تاتوره» (۲) شمرده میشود.

بابا گیناردون آن پسر مرد ریش بلند و پرموشیه بر روزگار که شغلش مجو و اباده آثار هوش و قریحه بشری است تابلورا میتراشید که بعد مرمت نماید.
گائتان بو حشت آمده فریاد زد:

آقا گیناردون مواظب باش احتیاطان زیاد تراش.

گیناردون اورا مطمئن ساخته گفت:

آقای اسپارویو ابدأ و ا همه نکید من باین اسلوب نقاشی نمیتکنم هر من

۱ - Rubens : نقاش «لامبدي» (۱۵۷۷ - ۱۶۴۰) که یکی از بزرگترین اساتید نقاشی است.

۲ - Tintoret : نقاش ایتالیائی از اهالی ونیز (۱۵۱۳ - ۱۵۹۴) که از جمله اساتید نقاشی ونیز محسوب است تصاویر مذهبی و تاریخی بسیاری از او باقی مانده است.

باقی مانده است. بابا گیناردون بالاخره سکوت نموده مشغول صمغ چسبانیدن اشکاف شد. گائتان که سیر تابلو قرورفته بود گفت :

واقعاً چقدر این تابلو استادانه و مطابق اصول ترکیب شده است ! سابقاً آنچه در این تابلو میدیدند مواضع نو در آمد و جالب توجه بود در صورتیکه امروز می بینم بسیاری از رموز قدیمه نقاشی ایتالیا در آن بکار رفته است بابا گیناردون از بالای نردبان بلند خود گفت :

بلی من میتوانم با کمال مفاخره صحت نظر خود را ابراز نمایم زیرا بر زندگی آنرا دارم دلا کروا در عصر کفر و زندقه زندگی مینمود از آنجائی که از صنعتگران دوره تمدنی و انحطاط بود هم با عظمت بودوهم از خرد راضی رویهمرفته از قرن خود بیشتر می ارزید ولی نقصی که داشت این است که لامذهب بود صفای قلب نداشت عیاف نبود و ندیهی است برای اینکه قادر بر وثیت و تصویر ملائکه باشد لازم بود فضائل و مکارم فرشتگان و تماشای اعصار اولیه را دارا باشد بعبارة اخری صفت پاکدامنی یعنی آن فضیلت عالیه ئی را که من در همه عمر حتی القوه و بعون الله دارا بوده ام اوفاتد بود

زفیرین که همانروز بابا را در دوی پلکان دیده بود که او کناری جوان دختر نانوا را که دختری چرکین و در عین حال نورانی و فتان بود و حکم تاباوی معروف به « عروس نامزد » را بران (۱) را داشت میبوسید و از حسد میسوخت تاب نیاورده فریاد زد

... حقه شو میشل توهم مثل سایرین خریری نیش باستی *

۱ — Rembrandt : نقاش بزرگ هلندی که در لید متولد شده و در شهر آمستردام فوت نموده است (۱۶۰۶ - ۱۶۶۹) — را بران یکی استبد ملا معارض دنیا محسوب است و تصاویر او از گرانها ترین تابلوها است

زفیرین که در روزهای چون شکر عهد قدیم که حالیا سالیان دراز از آن میگذشت مفتون و دلپاخته میشد بوده هنوز هم شعاع عشق جوانی در قلبش خاموش شده بود .

با گیناردون مثل اینکه تعارفی شنیده باشد این ناسزا و سرزنش زفیرین را با تبسم تلقی نموده چشم بطرف سقف بلند نموده نظری بملك مقرب میکائیل انداخت که بازره ارغوانی و کلاه خود گلگون در پرتو اشعه مفاخری که داشت بر خود میبالید .

در این بین آقای پاتویل کشیش برای اینکه نور آفتابی که از پنجره ساطع بود چشمش را نزند کلاهش را حائل چشم قرار داده چشمانرا نازک کرده تند بهم میزد و بدقت به هلیو دور که در معرض تازیانه ملائکه واقع بود مینگریست میکائیل غالب بر شیاطین را نگاه میکرد چنك بن یعقوب [۱] و فرشته رانماشا می نمود بعد از لحظه ئی گفت :

همه اینها درست ولی چرا تقاض فقط فرشتگان غصب آلوده و خشمگین

۱ — در فصل سی و دوم سفر تکوین مذکور است (آیه ۲۴ تا ۲۴) یعقوب تنها نانی ماد و شخصی نام طلوع فجر اورا مصارعت نمود و هنگام دیدش که (یعقوب) غالب نیامد کف ران اورا لمس کرد و کف ران یعقوب سست شد و وقتی که با او مصارعت نمود پس آن شخص گفت مرا رها نما زیرا که صبح طالع است و یعقوب گفتا که ترا رهایی نمیدهم تا که مرا برکت دهی و آن شخص گفت که اسم تو چیست و او گفت یعقوب پس او گفتا است دیگر ناره یعقوب گفته نشود مگر اسرائیل زیرا که مثل سرور ناخدا بودی و مردمان غیر غالب میائی پس یعقوب از او سؤال نموده گفتا تمنا اینکه اسم خود را بگوئی و او گفتا که از چه سبب است که اسم مرا میرسی و او را در آنها برکت داد و یعقوب اسم آن مکان یسویل خواند زیرا که گفت خدا را رو برو دیدم و جام رها یافته است هنگامیکه از یسویل گذشت آفتاب بر او طلوع نمود و بر آن خود می لنگید .

را در این تابلو نمایش داده است ! من هرچه بدقت همه این معبد را می نگرم
جز منادیان حرب و حمله غضب آسمانی و عمال قهر الهی چیزی نمی بینم صحیح
است که خداوند از طرفی چنان اراده فرموده که مورد خوف و خشیت باشد
ولی از طرف دیگر هم میخواهد مورد رجا و محبت واقع شود بهتر این بود
که در نقاشی این دیوارها رسل رحمت و سلام هم تصویر میشدند مثلاً چقدر
خوب بود ملك سارونیم که لبان یغمبر را پاك و مطهر نمود [۱] یا « رفائیل » (۲)
که « تونی » (۳) پس نا بینار ایهیوت بخشید یا جبرائیل که سر تجسد انی الله را بموریم
بشارت داد یا فرشته ای که حضرت بطرس (۴) را از قیود سلاسل آزاد ساخت یا ملائکه

۱- اشاره بفصل ششم کتاب اشعای نبی که میفرماید فرشتگان سرافیان را دیدم که حمد خداوند
مینمودند « پس گفتم وای بر من که هلاک شدم چون که مرد ایك لبم و در میان قوم نایك لب میشنیم
و حال آنکه پادشاهی را که خداوند لشکر هاست تا چشمم دیدم لکن یکی از سرافیان پرواز کنان
نزد من آمد و در دست خود آخگری که آرا تا ابر از منج گرفته بود داشت و در دهانم مالیده گفت
که اینك این بر لبهایت مالیده شده است و عصیانت ردم و گناهت عفو کرده شده است » آیه (۵ و ۶ و ۷)
۲- Raphael — تام یکی از ملائکه مقربین و بعقیده مسیحیان یکی از همت فرشته ای که لدی
الرش حاضرند

۳- Tobie — از قصص کتب عهد عتیق است که یکم یهودی سیار مؤمن و مقدسی از قبیله
نفظالی بنام « تونی » در ایام اسارت نینوا سیار نسبت بهم مده ان خود خیرات میموده است این
شخص در سری کور شد و ملك مقرب « رفائیل » به سرا او ظاهر شد، دستور داد که بچه وسیله دو مار
بدر خود را بیاید.

۴- Saint Pierre « بطرس حواری » اول مؤمن عیسی و اولین ایوا که در حدود ده سال
قبل از میلاد متولد شده مثلاً صبا ماهی بوده است عیسی مسیح کاربرد ملکوت سموات را باو داد،
اورا رئیس کنیسه خود قرار داد پس از شهادت عیسی بطرس در یهودیه و حلیل و آسیای صغیر و رم
« تبلیغ و نشر دیانت مسیحیه پرداخت و در حدود سنه ۶۷ میلادی در عهد سلطنت نیرون در شهر رم
مصلوب شده است »

گرو بونی که جسد قدیسه کاترین (۱) را بقله جبل سینا [۲] بردند هم دیده میشدند مخصوصاً بسیار مستحسن بود که انسان در اینجا فرشتگانی را که خداوند برای مردمی که بنام او تعهد یافته اند موکل قرار داده است به بیند زیرا بر هر یکی از ماها مدت حافظی موکل است که مواظب تمام اعمال و حرکات و مایه تأیید و تسلیت و نگاهداری ماست بلی کاش ممکن میشد این ارواح لطیفه و این صورقتان را هم در این معبد مشاهده نمائیم

گاتنان در جواب گفت :

آقای کشیش هر کس نظر و سابقه ئی دارد و بنحوی در قضایا قضاوت میکند دلاکروا مرد رقیق الاحساس و لطیف العاطفه ئی نبوده است و «انگر» (۳) آن نقاش پیرمرد که میگفت نقاش دلاکروا بوی گوگرد میدهد یعنی خشن و رزمی است حق داشت زیرا این فرشتگان را بیند که چه جمال در خشان و داربا و ضمناً مرموز و تاریکی دارند این موجودات ذو نسلین را مشاهده نمائید که تا چه حد زمخت و از خود راضی و خود پسند اند این جوانان غضب آلوده را تماشا کنید باچه قیافه و هیئتی تازیانه انتقام روی هلبودور بلند کرده اند ، این نو جوان پهلوان عجیب و غریب را نظر کنید چگونه انگشت بکفل آن نبی عظیم [۴] میرساند

۱— Sainte Catherine — جزو احادیث مسیحیان است که مسیح به کاترین ظاهر شده او را

نامزد خود اختیار کرد و انگشتی بانگشت او کرد کاترین در حدود سنه ۳۰۷ برثبه شهادت رسید.

۲— Sinai — نام شبه جزیره کوهستانی و نله ئی در سرستان درین دوخلج سوئز و عقبه — در

تورات مذکور است که خداوند در میان در وسط رعد و برق قوانین خود را موسی ابلاغ فرمود.

۳— Ingres — نقاش فرانسوی که شاگرد د اوپدوده ولی در نقاشی بیرو و مقلد رافائل نقاش

ایتالیائی است (۱۷۸۰ - ۱۸۶۷) میلادی .

۴— اشاره عصاره فرشته و یعقوب که بشرحی که گفته شد در تورات مذکور است که چون فرشته بر

یعقوب غالب نیامد کف ران او را لمس کرد .

..... پانویل کشیش قطع کلام نموده گفت :

ها را دیگر بس است . آنچه از تورات مستفاد میشود این بهلوان مصارع فرشته‌ئی شبیه بسایر فرشتگان نیست . اگرهم نباشد فرشته محسوب شود فرشته ایست که شغلش آفریدن است باینمعنی که پسر یگانه وابدی خداوند است . تعجب من اینجاست که قدوسی القاب کشیش سن سولپیس که تزین این معبد را باقای (اوژن دلاکروا) واگذار نموده چرا او گفته است که مصارعت وتلاش رمزی نبی با آن ملک بی نام ونشان در شب تاری واقع شده است بنابراین این نقاشی بکلی خارج از موضوع است زیرا این رمزی از تجسد عیسی مسیح است . ارباب هنر هر قدر بزرگ باشند باز برای اینکه بگمراهی نیفتند بایستی از کشیش متبحری علم صور وآثار قدیمه مسیحیت یعنی علم ایقونات [۱] را بیاموزند وکسب اطلاع نمایند والاحتمالاً بر طریق ضلال خواهند رفت . مسیو ساریت شکی نیست که شما خوب میدانید که مسئله صنعت مسیحی موضوع کتب عدیده ومبحث مجلدات گیره است .

مسیو ساریت مانند کسیکه هیچ نبیند چشمان کم نور خود را میبچرخانید زیرا امروزه سوم آن حادثه شبانه کتابخانه بود یا اینحال چون قدوسی ماب کشیش محترم کلام را باو متوجه ساخت همه فوایشرا جمع اوری نموده چنین جواب داد .
در اینموضوع باید کتاب مولانوس موسوم به « تاریخ صور و آثار مقدسه » چاپ « نوئیل پاگو » را که در ۱۷۷۱ میلادی در شهر لوون (۲) بطبع رسیده است مطالعه نمود یا کتاب کاردینال فردریک بورمه موسوم به « تصاویر مقدسه » یا

۱ - ترجمه لغت Iconographie - کلمه Eikon در یونانی یعنی « صورت » و قدسای اعراب آنرا ایقونیه و ایقونات ترجمه کرده اند . ۲ - Louvain - یکی از بلاد دارالعلم مملکت بلژیک که دارالافتون آن یکی از قدیمترین معاهد علمی اروپا محسوب است .

تأثر بانه او را مغرور ساختند . هلیو دور بنحوی که دلا کروا در این تابلو نمایش میدهد بر زمین افتاد و دودهایی ویرا بلعید . بسیار بجا و مناسب است که این سرگذشت برای ضباط اداره پلیس حکومت جمهوری درس و پندی بشود و سبب تنبه عمال زیانکار حجت اموال مقدسه گردد . بلی همیشه نوع هلیو دورها موجود خواهد بود ولی باید بدانند که هر دفعه‌ئی که دست بمال کنیسه که متعلق بفقرا و بیچارگان است دراز کنند بتازانه غضب الهی سیاست میشوند و فرشتگان آنها را کور میکنند . دلم میخواست که این نقاشی یا بهتر از این مجموعه عالیتری که بدست رافائل در همین موضوع تصویر شده است بانهام جزئیات بشکل تابلوهای کوچکی درست میشد و در مدارس عوض حیوانات بین اطفال تقسیم میگردد .

مورس جوان خمیازه ئی کشیده بمسیو گائتان گفت:

عمو من همه این حقه بازبهارا ینمزه و ینمعنی می یابم من از «ماتیس» (۱) و متزینگر (۲) خوشترم میاید .

این صحبت مورد توجهی واقع نشد و بانا گیناردون از بالای نردبان دهان باز کرده بدین نحو آغاز سخن نمود:

فقط قدمای نقاشانند که گوئیا بمشاهده آسمان موفق شده اند . جمال و زیبائی جز در اعصار بین قرون سیزدهم و پانزدهم دیده نمیشود آثار ناپساک صنعتگران عهد و نیت نفوذ شومی بر عقول قرن شانزدهم داشت و افکار جنایات خیز و صور وقیحه و نجاسات مزعجه و کثافت کاریهای غریبی بشعرا و نقاشان القا

۱ — Henri Matisse — یکی از حجابان اخیر فرانسه که در صنعت ارافراطیون محبوب است

(دائرة المعارف برطانیا جلد ۲۴ صفحه ۵۱۱)

۲ — Metzinger — ترجمه حالش ممکن نشد .

نمود. جمیع ارباب هنر عصر تجدد بدون اینکه شخص « میکل آنژ » [۱] هم استننا شود یکدسته خنزیر بوده اند.

بابا گیناردون پس از این صحبت چون دید گائتان در شرف رفتن است هیئت نجیبانه‌ی بیخود داده بالحن محرمیت وصمیمیتی گفت:

آقای گائتان اگر از نالا آمدن پنج طبقه خسته نمیشوید یکوقت بکلبه محفزی بیایید دو سه پرده دارم که در خیال فروش هستم شاید مطبوع طبع شما واقع شود جنس خوب مرغوب خالی از غشی است. از جمله يك « بودون » (۲) کوچکی بتو ارائه خواهم داد که از غایت دلچسبی و نفاست آب بدهانت نخواهد افتاد.

هنوز این حرفها ناتنها بر سیده بود که گائتان از در خارج شد و در حالی که از یانه‌های کلیسا پائین میآمد که داخل کوچه پرنسس شود رو بمسیو ساریت که پهلویش بود نموده مثل اینکه بخواهد تنقیری را که از سخنان و نظریات بابا گیناردون راجع بقون مستظرفه برایش حاصل شده باو اظهار نماید و قسمی تند و بیطاعت شده و دلش بهم آمده بود که اگر مسیو ساریت با او نمیبود ممکن

۳ — Buonarotti Michel-Ange — نقاش حجار معمار و شاعر ایتالیایی که در شهر کاپروز از ایالت توسکان متولد شده و در شهر رم فوت نموده است (۱۴۷۵ — ۱۵۶۴) میل آنژ که تقریباً در تمام شعب فنون جمله و صنایع مستظرفه سرآمد و زبر دست بوده یکی از بزرگترین ارباب هنر تمام ادوار تاریخه دنیا است شاهکارهای معماری او عبارتند از گنبد کلیسای سن پیر در رم مقبره ژول دوم - شاهکارهای حجاری محسنه حضرت موسی در یکی از کلیساهای رم و مجسمه حضرت داود — در نقاشی تصاویر دیواری معبد میکستین در واتیکان رم از شاهکارهای جاوید بشر میرود. اشعار او نیز از جمله فشگترین اشعار ایتالیایی محسوب است.

۱ — Baudouin. — نام پنج نفر از امرای اروپ و پنج نفر از پادشاهان قدس شریف و دومر امپراتور لائینی اسلامبول است که اولی آنها می بودون اول امپراتور اسلامبول از جمله قواد چك چهارم صلیبی است.

بود بهر انسان یا درخت یا چراغ خیابان یا سك و یا حتی بسایه خود این اظهار
تقزز را بنماید و گفت :

این باباگیناردون باصنعت مسیحی و سبك قدمائیکه از ن دم میزند خوب
چرند هائی مییافتد بدبخت احمق مگر نمیداند که آنچه از آسمان میفهمد همه
ماخوذ و مقتبس از زمین است خدا، مریم، عذراء، ملائکه، قدیسن، قدیسات، نور، اسرار
همه از زمین اقتباس میشود. «انگر» ان استاد پیرموقعیکه شیشه‌های پنجره‌های
معبد «درو» [۱] را میخواست تصویر کنند تحصیل دقیق و عمیقی از زن و
ساختمان بدن او نمود بطوریکه در بین سایر چیزها یک «درمتحف» (۲) «بونا» [۳]
در «بایون» (۴) ضبط شده است صفحه‌ئی است که «انگر» از ترس اینکه
مبادا فراموش کند در ذیل آن نوشته است : «مادموازل سیسیل ساق و ران
قشنگی دارد» برای اینکه از مادموازل سیسیل يك قدیسه بهشتی بسازد لباسی
بان پوشانیده و حبه‌ئی بر اندام وی انداخته نقای هم باو گذاشت بحارۃ اخری مبلخی
در زشتی وی کوشیده بشکل خجالت اوری مادموازل سیسیل را تنزل داده ناقدیسه
بهشتی ساخته شود زیرا بدیهی است که منسوجات «بایون» (۵) و «ژن» (۶)
در مقابل نسج جوان و جوان دار بدن انسانی که بر اثر دوران خون صافی گلگون

-
- ۱ - Dreux : نام یکی از بلاد کوچک فرانسه که معبد معروفی بنام معبد سن لوی در
آن واقع است .
- ۲ - متحف ترجمه عربی لغت فرانسوی Le musée (ترجمه مصر و بیروت) است . ۳ -
Bonnat - نقاش فرانسوی (۱۸۴۳ - ۱۹۲۲) از اهالی شهر بایون . ۴ - Bayonne .
۵ - نام یکی از بلاد فرانسه است . ۶ - Lyon . حاکم نشین آیالت رون که از نقطه نظر
جمعیت و اهمیت سوم شهر فرانسه محسوب است و متجاوز از نصف ملیون جمعیت آن
است - بایون در ۵۱۲ کیلو متری پاریس واقع است . ۶ - Gènes - نام یکی از بلاد
مهمه ایتالیا که در ساحل خلیجی نام خلیج ژن واقع است - ژن در فرون وسطی یا پنتحت جمهوری
ژن بوده فعلا هم از بلاد قشنگ و تجارتی ایتالیا است و جمعیت آن ۲۳۵ هزار نفر است

باشد بسیار کم لها است . بلی قشنگترین لباسها چون باخطوط زیبای اندام موزون بشری مقایسه شود زشت و بی قیمت است زیرا لباس برای بدن رسیده و قابل تمتع انسان درحکم بدترین تحقیرها و شرم آورترین ظلمهاست .

گائتان درحالیکه با کمال بی اعتنائی روی رود خانه کوچه گارانسیر که یخ بسته بود پا گذاشت در دنباله سخنان خویش میگفت :

این باباگینار دون واقعاً مجنون نانکاری است که زبان طمع ارباب هنر عهد وثبت میگذارد و از اعصاریکه خدایان خوب در آن حکمفرما بودند مذمت مینماید و برعکس از عهدیکه نقاش و حجاران محتاج ناموختن همه چیز بودند تمجید میکند . در صورتیکه حقیقت امر اینست که دیانت مسیحیه دشمن فنون مستطرفه بوده است زیرا نمایش و تصویر عریانی را ممنوع ساخته است . صحت حقیقی عبارت از جلوه و ظهور طبیعت است مظهر کامل و عالی طبیعت هم بدن انسانی است و این بدن بدن عریانست نه بدن پوشیده و در نقاب باباساریت بزمزمه آمده گفت :

اجازه بدهید توجه بفرمائید یکدوم جمال روحانی و یا بعبارة اخری حسن باطنی هست که از زمان قرآنثولیکو تا عهد هیپولیت ولاندرن (۱) صحت مسیحی گائتان بدون اینکه حرفهای او را شنیده باشد تا کمال هیچان مثل اینکه سنگهای آن کوچه کهنه یا ابرهای پربرفی را که روی سرش میگذاشت مخاطب خود قرار داده باشد میگفت :

اما موضوع قدما ممکن نیست راجع همه آنها بیک نحو قصاوت نمود زیرا ابداً بایکدیگر شباهتی ندارند این گیناردون کهنه دیوانه بسیار خبط مبحث میکند

۱ - Hypolyte Flandrin : — نقاش مدعی فرانسوی که در لیون متولد شده و در شهر رم

فوت نموده است (۱۸۰۹ — ۱۸۶۴ م) *

« سیمابو » یکنفر « بیزانطینی [۱] » خراب و ناقصی است . «ژیوتو» هوش و فطانت بسیار نشان میدهد بطوریکه میتوان حدس زد استاد بزرگی است ولی قادر باظهار مافی الضمیر نیست و مانند اطفال برای تمام اشکالی که میسازد یکقسم سردرست میکند .

قدمای نقاشان ایتالیا چون ایتالیائی هستند لطف و شاشت مخصوصی دارند قدمای ارباب صنعت «ونیز» ذوق مخصوصی در رنگ آمیزیهای دلربا دارند ولی همه این صنعتگران ماهر طابع اند و چاپ میکنند و کارشان بصنعت تذهیب شبیه تر است تا هنر نقاشی . این «بتاتو آنزلیکو» که تو اسم او را میبری محققا قلب و تخته شستی نقاشی اش بیش از آن حدیکه بسلیقه من بگنجد حساس و لطیف است اما موضوع صنعتکاران فلاماندی بکلی مسئله دیگری است آنها زبردستند و در اتقان صنعت حکم رنگ و روغن کاران چینی را دارند . سبک برادران «وان ایک (۲)» فوق العاده عالی است با وجود این در تابلوی «پرستش بره (۳)» من قادر بکشف لطائف و اسرار بی که بان ستوده شده است نیستم تمام اجزای این تابلو بلاشک کامل است ولی در عین حال همه چیز آن عادی و متعارفی است و

۱ — Byzantin ، بیزانطینی یعنی از اهالی بیزانس یا یرو صنایع بیزانس — و بیزانس نام قدیمی شهر قسطنطنیه است که امروزه اسلامبول نامیده میشود . مدینه بیزانس را اعراب بیزنطیه یا بیزنطیوم گفته اند .

۲ — Van Eyck ، — نام دو برادر نقاش فلاماندی : « هوروان ایک » (۱۳۶۶ — ۱۴۴۶ م) و « ژان وان ایک » (۱۳۸۰ — ۱۴۴۰ م) این دو برادر از پیشروان صنعت نقاشی فلاماندی هستند .

۳ — L'adoration de l'agneau : موضوع یکی از تابلوهای وان ایک نقاش است — اما پرستش بره یا خروف کنایه از پرستش عیسی مسیح است زیرا بمناسبت بیگناهی وهم بدانست اینکه قربانی نوع بشر شده و بره و یا خروف نامید اند .

چون خالی از احساسات است بسیار زشت بنظر میاید. « مملنگ (۱) » شاید نقاش مؤثری باشد ولی هر چه میسازد اجسام نحیف و مؤثف و ناقص است و ذرذیر لباس های گرانها و سنگین و بدشکل غداری و قدیسانش بدنه های عربان بسیار زشت و رقت آوری میتوان حدس زد. من از اشخاصی نیستم که چون « روژیه وان درویدن (۲) » خود را « روژه دلا پاستور » نامیده و فرانسوی شده است بر « مملنگ » ترجیحش دهم. این « روژیه » یا « روژه » چندان ابله نیست ولی در عوض بسیار محزن و فجع است و همان خشونت و صلابت خطوط الواح نقاشی اش دلیل محکمی است بر بدی اشکالش. واقعاً خط فاحشی است که با وجود در دسترس داشتن تابلوهای « لئونارد [۳] تی سین (۴) » « کورژ [۵] » و

۱ — Hans Memling ، نقاش فلامانندی که در حدود سنه ۱۴۲۵ میلادی متولد شده و در ۱۴۹۴ فوت شده است — مملنگ یکی از آکار نقاشان فلامانندی محسوب است .

۲ — Van der Weyder. نقاش فلامانندی است که نام فرانسویش Roger de la Pasture است (۱۴۰۰ — ۱۴۶۴ م) .

۳ — Léonard de Vinci ، نقاش ایتالیائی است که در « ونسی » در نزدیکی فلورانس متولد شد، و در فرانسه فوت نموده است (۱۴۵۲ — ۱۵۱۹ م) — لئونارد که مخصوصاً در صنعت نقاشی معروف است و تصاویر بسیار نفیسی از قبیل « لازوکوند » و صیافت عیسی و غیره از او باقی مانده است در سایر فنون جمله هم از قبیل حجاری معماری و شعر و موسیقی از اساتید است و نیز از علمای حکمت طبیعی و مهندسی و فلاسفه و آدما و نویسندگان بشمار است. بالجمله لئونارد از بزرگترین زعمای عصر تجدد و از نوابغ روزگار است .

۴ — Titien — یکی از آکار نقاشان ایتالیا و استاد مکتب نقاشی ونیز که در ۱۴۷۷ م متولد شده و در ۱۵۲۶ م در سن ۹۹ سالگی بمیض طاعون در شهر ونیز در گذشته است .

۵ — Corrège — یکی از اعظام نقاشان ایتالیائی که نظیر ورقیب را فائیل شمرده شده است (۱۴۹۱ — ۱۵۳۴ م)

«ولاسکز (۱)» «روبسن» «رامبران» «پوسن [۲]» و «پرودهون [۳]» کسی باین اشکال که حکم صور بازیچه اطفال را دارد دل خوش کند. این یکنوع سفاقت و خروج از خط اعتدال است و بس... آقای پاتویل کشیش و موریس داسپارویو عقب سرگائنان و ساریت بارامی راه میرفتند آقای پاتویل با آنکه طبعاً چندان رغبتی نداشت که با اشخاص معمولی در الهیات گفتگو نماید حتی با کشیش ها و اصحاب کنیسه هم از این مقوله ها حرفی نمیزد در اینموقع لطافت موضوع بحدی وی را مجذوب ساخته بود که بی اختیار با موریس جوان در موضوع مأموریت فرشتگان موکل مشغول صحبت شد و میگفت که دلیل بر بی سلیقگی دلاکروا است که این صنف از فرشتگان را در جزو تصاویر خود ترسیم نموده است. پاتویل برای اینکه در امثال اینگونه موارد که در مواضع عالیه بحث میکند بهتر موفق بابر از فکر شود جمل و عبارات و استعاراتی از «بوسوه (۴)» حفظ کرده و در طی سخن بکار میبرد زیرا فوق العاده بکهنه پرستی پابند و عقید بود.

مثلاً در اینموقع چنین میگفت:

بلی پسرم بلی خداوند ارواح حافظی بر ما گماشته که با عطایا و مواهب آسمانی نزد ما آیند و با مستدعیات و متمنیات ما بسوی حق رجعت نمایند این است آنچه این ارواح بدان موظفند هر ساعتی از ساعات بل هر دقیقه ثی از دقائق

۱ - Vélasquez - بزرگترین نقاش مکتب اسپانیولی و یکی از بزرگترین نقاشان دنیا در شهر

سونیا (آسیا:ول) مولد شده است (۱۵۹۹ - ۱۶۶۰ م)

۲ - Poussin - یکی از مشهورترین آساتید نقاشی فرانسه (۱۵۹۴ - ۱۶۶۵ م)

۳ - Pru d' Hon - نقاش فرانسوی [۱۷۵۸ - ۱۸۲۳ م]

۴ - Bossuet - خطیب مذهبی معروف فرانسوی (۱۶۲۷ - ۱۷۰۴ م) خطب مرانی معروفی

از او باقی مانده که در زبان فرانسه از شاهکارهای خطب مذهبی محسوب است.

برای کمک و نصرت ماکم بسته‌اند و مانند حفاظ خستگی ناپذیر و حراس ثقات دائماً نگران احوال مایند.

موریس که در آنموقع احتیاج شدیدی برای بدست آوردن مبلغی داشت و در فکر بود که حيله ئی یاندیشد که حسن شفقّت مادرش را تهییج کند و پولی را که میخواست از او بگیرد در جواب پاتویل گفت:
البتّه همینطور است که سرکار میفرمائید.



ریشار سیمون [۱] «مکاتیب گاساندی با» گابریل نوده (۲) «که مشتمل بر ۲۳۸ مکاتب غیر معروف بوده همه از میان رفته است. ایندفعه صاحب کتابخانه بوخست افتاده بعجله بتالار فلاسفه و کرات رفت و در آنجا بیچشم خود سعه ضایعات کتابخانه را مشاهده نمود که در چندین قفسه قسمتهای بزرگی خالی مانده است لذا بیچستجو برآمده همه دولایچه هارا باز کرد ولی جز جاروب و حوله های گرد تکانی و قنابل ضد حریق چیزی نیافت آتش را بهم زد کولیجه قشک مسیوساریت را که در جنب غسل آویزان بود تکان داد ولی چه فایده هرچه بیشتر جستجو کرد کم آری حاصل شد مخصوصاً خود آمده فقدان مکاتیب گاساندی چه مصیبت عظمائی است زیرا نصف قرن بود که تمام دنیای علم و ادب باینک بلند و اصرار طبع و نشر این مکاتیب را تقاضا میکردند ولی مسیود اسپارویو جهاتی استدعای عمومی را اجابت نکرده حاضر نشده بود که نه خود باحرای این امر صعب قیام نماید و نه سایرین انجام آنرا محول کنند زیرا در این مکاتیب نکاتی ملاحظه نموده بود که از رشادت فکری مفراطی حکایت میکرد و بسیاری از مواضع بحدی وفیجانه آزاد بود که دیانت قرن بیستم قوه تحمل آنرا نداشت لذا احسن شقوقی که اختیار نموده بود این بود که آن اوراق را مسکوت عنه بگذارد در حالیکه شاعر بود که در قبال معانکت خود و عالم تمدن مسئولیت عظیمی را عهده دار است مسیود اسپارویو بالحن خشنی از مسیوساریت پرسید:

چطور مواظب نبوده اید که چنین گنج گرانهایی را از شما بدزدند

• — Richard Simon — یکی از خطا و معسرین معروف کتب مقدسه که در ۱۶۴۸ میلادی متولد شده و در ۱۷۱۲ فوت نموده است — ریشار سیمون یکی از اولین شارحین و معسرین معقول فرانسه است و قویاً مورد معارضة بوسوه بوده است •

۶ — Gabriel Naudé — یکی از ادبای فرانسه که کتابدار پشلیو و مازارن بوده (۱۶۰۰ — ۱۶۵۳ م)

کتابدار بنوا جواب داد .

اقا میفرمائید چطور مواظب نبوده‌ام که چنین گنج گرانبهائی را از من بدزدند بلی هر راه سینّه مرا بشکافند همین سؤال را در صفحه قلبم منقوش خواهند یافت مسیود اسپارویو بدون اینکه از این کلام بر مغز متأثر شود با حال غضب مخلوط بضبط نفسی گفت :

آخر مسیوساریت آیا قریه رنشانه ئی بدست نیاورده‌اید که از انرو بتوانید بی با اثر سارق ببرید ؟ آیا هیچ گمانی یا کمترین حدسی ندارید که این قضا با بچه طریق واقع شده است ؟ هیچ ندیده ئی هیچ نشنیده ئی هیچ ملاحظه نکرده ئی هیچ چیز دستگیرت نشده است ؟ آیا خودت تصدیق میکنی که این مسئله ابدأ بعقل درست در نیاید ؟

مسیوساریت درست فکر کن تعمق نما که بر این سرقت عجیب و غریبی که زیر چشم خودت واقع شده چه آثاری ممکن است مترتب شود . یکی از چیزهائی که غایت نقاست را برای تاریخ معقولات بشری دارد گم شده است آخر که او را دزدیده است ؟ برای چه آنرا دزدیده است ؟ برقم که این سرقت واقع شده است ؟ اشخاصی که آنرا بدست آورده اند بدون شك میدانند که ممکن نیست در مملکت فرانسه آنرا آفتابی نمایند البته برای فروش آن با آمریکا یا بالمان خواهند رفت . آلمان بر بدست آوردن اینگونه آثار ادبی بسیار حریص است اگر مکاتب « گاساندی » یا « گابریل نوده » به برلن برود اگر علمای آلمانی قیام بطبع آن نمایند چه مصیبت و چه قضیحتی که متوجه من نخواهد شد . مسیوساریت آخرین فکرهارا نکرده اید ؟ مسیوساریت که بیش از حد تصور خود را تو بیخ و ملامت میکرد با حال بهت و شرمندگی ساکت ایستاده بود .

مسیود اسپارویو بر تلخی سرزنش ها افزوده میگفت :

حالا هم مسیوساریت چگونه بدون هیچگونه اقدامی باقی مانده‌ئی؟ چرا فکرت را بکار می‌اندازی بلکه بتوانی این کنوز ثمینه را دوباره بدست آوری؟ آخر بجانب، بتکاپو بیا، تکانی بخود بده، راه حلی پیدا کن، موضوع اتقدر اهمیت دارد که زحمتش بیارزد.

مسیود واسپارویویس از همه این سرزنشها نگاه خنکی بساریت انداخته از کتابخانه بیرون رفت.

مسیوساریت از نو در تمام جاهائی که تا حال شاید صدمرتبه تفتیش کرده بود ب جستجوی کتب و نسخ خطی مشغول برآمد جاهائی را گشت که معان بود در آنجاها احتمال کتاب پیدا کردن داده شود حتی سطل زغال سنگ را و قطعه چرم کرسی اش را هم رسیدگی کرد بعد چون صدای توپ ظاهر بگوشش رسید حسب العاده مثل آلت مکانیکی بیرون رفت در پای پله کان شاگرد قدیمی خود موریس برخوردده سلامی بهم زد و بدل کردند ولی ساریت بحالتی بود که مردم و اشیاء را مثل آنکه از پس ابرها به بیند میدید.

کتابدار غمزده هنوز در مدخل عمارت بود که موریس ورا خوانده گفت:

— مسیوساریت تا فراموشم نشده است خوب است گوئید کتاب کهنه هائی را

که در اطاق من ریخته اند بردارند.

ساریت پرسید.

— چه کتاب کهنه هائی موریس؟

موریس جواب داد:

— مسیوساریت بمنوانم بگویم کدام کتاب کهنه هائی یک مقدار کتب پوسیده

عبری است نایک پشته کاغذ کهنه، اسباب زحمت شده است بطوریکه دیگر کسی

در اطاق جلو قادر نیست بخود تکانی بدهد.

فصل هفتم

فصل جالب توجهی که امیدوارم عامه خوانندگان آنرا پسندند زیرا این فصل باین فریاد دردناک تعبیر میشود. « بکجا میکشایم ای فکر ؟ » در صورتیکه از حقائق مسلمه مقبول نزد عامه و متفق علیه است که فکر کردن امری است مصر و غیر مسلم و حکمت واقعی حقیقی عبارت از آنستکه انسان بهیچ چیز فکر نکند تمام کتب دوباره بتصرف مسیوساریت درآمد ولی افسوس که این قرآن سعادت چندان دوامی نیافت و دولت مستعجل بود. شب بعد لیست مجلد از کتابخانه خارج شد. که از جمله آنها یکی لوکرس رئیس دیر و اندوم بود هفته‌ئی نگذشت که مجلدات عبری و یونانی کتب عهد عتیق و جدید دوباره در عمارت موریس سرجمع شد ماه بعد همه شب علی‌الاستمرار این کتب از قفسه‌های خود خارج شده مخفیانه همان راه را پیش می‌گرفتند بعضی کتب هم اصلاً معلوم نبود بکجا می‌رود.

مسیورنه داسپارویو چون این سرگذشتهای مبهم و مرموز را استماع نمود اجمالا و بالحبسی که از کراهت خاطر حکایت میکرد نکتا بردار خود گفت:

مسیوساریت بدبختم حقیقه این قضایا همه عجیب است عجیب.

چون مسیوساریت چنان اظهار عقیده کرد که بر رئیس پلیس شکایت کند یا خبر داده شود مسیو داسپارویو فریاد زده گفت.

مسیو ساریت این چه پیشنهادی است که میکنی ؟ افشای اسرار خانوادگی راه انداختن سروصدا ... هیچ تعقل نمیکنی ... من دشمنان دارم گویانکه از داشتن دشمنان مفاخره دارم زیرا مستوجب آن بوده‌ام

آنچه بیش از همه چیز مرا مشوش دارد اینستکه در حزب خودم باخشوتی

که بوصف نیاید مورد ملامت خواهم شد . صمیمی ترین اشخاص حزب شاه پرست که سلیمان کاتولیک های خوبی هستند ولی مسیحیهای بسیار بدی میباشند بمن حمله ور خواهند شد . . . خلاصه مسیو ساریت من تحت مراقبت و مواظبت عده ثنی هستم که جاسوس صفت در کمین منند و شما پیشنهاد میکنید که این معمای مضحک این فاجعه عجیب و غریب این امری را که من و شما هر دو در آن مورد سخریه ایم بدست روزنامه نویسهای بدجنس بدهم باریک الله پس میخواهید مرا ملایه و مضحکه قرار دهید ؟ . . .

در پایان این گفتگو هر دو بر آن متفق شدند که تمام قفلهای کتابخانه را تغییر دهند و در این زمینه بر آورد ها کرده یکعده عماله طلبیدند و مدت شش هفته از صبح تا شام بانك چکش و صفیر پرما و صریر سوهان بود که از عمارت داسپارو و گوش میرسید .

آتشی در تالار فلاسفه و کرات شعله ور بود و بوی روغن داغ دل اهل منزل را بهم میزد . بعضی قفلهای قدیمی و مستعمل قفلهای عجیب و غریب و مشکلی بدرهای تالار و گنجینه ها زده شد . قسمی که جز قفلهای تو در تو و دارای حروف و رموز کلونهای احتیاط تیرهای آهنین زنجیرها و وزنك اخبار های کهر بائی چیزی دیده نمیشد تمام این نازك کاریها و حشمت میاورد زیرا از هر طرف لوحه های قفل بود که میدرخشید و از هر سمت غریب و صریر زبانه ها که گوش را می آزد برای باز کردن هر تالار و هر گنجینه و هر قسمه ثنی منبایستی بعدی آشنا بود که جز مسیو ساریت احدی بر آن وقوف ندانست ، کله ساریت بلغات عجیب و غریب و اعداد مفصل انباشته شده بطوریکه در ایسجروف و نوشنجات مر مورد و اعداد مریم و مکعب و مثلث سرگم شده بود . در صورتیکه خودش قادر به باز کردن درها و قفسه ها نبود هر روز صبح آنها را بکلی مفتوح مینیافت کناپا هم بهمان حال آشفته گوی

گفت که نه خواب داشت و نه خوراک زیرا هر ساعت از ساعات شبانه روز خواه باد باشد خواه باران در مقابل منزل داسپارویو دیده میشد و هیچ چیز ممکن نبود از اشعه نافذ نگاههای او مستور بماند چون مین یون چشم بکسی میدوخت آن شخص چنان مینداشت که نگاه او با عمق وجودش نفوذ نموده تا مغز استخوانش تحت نظر و در معرض شهود واقع شده است و چنان تصور میکرد که به ققط عربان است بلکه استخوان بندیش هم دیده میشود . این بود اثر یکی از لحظات همین یون که آنی توقف ننموده دائماً در حرکت بود، دیگر طاقت همه طاق شده زبان به شکایت گشوده بودند . موریس جوان سالحن تهدید آمیزی اخطار میکرد که هرگاه این وضع و ترتیب ادامه یابد و منصل مثل این باشد که عکس ویرا بر میدارند ناگزیر خانه پدری را ترک خواهد گفت ، مادر و خواهرش برت شاکی بودند که این نگاههای تند فروتنی و عفت روحی آنها را مجروح میسازد مادموازل « کاپورال » پرستار « لئون داسپارویو » ی کوچک قسمی آزرده خاطر بود که بوصف نمایاند، مسیوریه داسپارویو خود نیز بآنک آمده دیگر قادر نبود از آستانه در منزل بگذرد مگر آنکه کلاه را روی چشمان فرود آورد از آنکه از نظر کنجکاو آژان پلیس محفوظ بماند و هر دم بر ناانسانیت که سبب و علت همه این مصائب شده است نفرین میکرد. دوستان محارم خانواده از قیدیل پانویل کشیش و عموگائتان بسیار کم رفت و آمد میکردند زائرین قطع مرافقه نموده بودند کسبه در تسلیم مال التجاره شان تردید داشتند ققط کالسه های تجارتخانه های بزرگ آنها هم نزحمت و اشکال حرئت میدردند در مقابل منزل ایستند ولی طبقه ئی که بیش از همه رنجیده خاطر بودند خدمه بودند که بواسطه این تفتیش دچار زحمت بسیار شده بودند . پیشخدمت میترسید که در تحت نظر پلیس بعد از ظهرها بزن کفش دوز در موقعیکه تنها نزد خود نار میکرد ملحق شود و از این

این جایت ممکن خواهد شد این بود که در موقع مناسبی نیمه شب کف کتابخانه و پله ها و دهلیز و خیابانی که از کتابخانه رو به عمارت موریس میرفت و قسمت مدخل عمارت همه را با گرد طلق پوشانید و علی الصباح یکنفر عکاس مخصوص اداره پلیس با خود آورد تا بصحبت مسیورنه داسپارویو و مسبو ساریت آثار و علائم را جمع نماید در باغ بعثت آنکه با گرد طلق را برده بود چیزی نیافتند در عمارت موریس هم اثری پیدا نشد زیرا بطوریکه موریس اظهار میکرد بتصور آنکه خواسته اند شوخی بدی با او بکنند تا جاروب آن گرد سفید را رفته بود در صورتیکه حقیقت مسئله این است که خواسته بود آثاری را که بواسطه اقدام او دبل کلفت مادرش در گردها پیدا شده محو نماید اما در پله ها و در کتابخانه بفاصله های معین اثر بسیار خفیف پای عریانی را یافتند و چنان بنظر میآمد که صاحب آن پدر هوا میسریده است و بفاصله های بسیار طولانی و بانهایت خفت پائی بر زمین گذاشته است از همه حیثه از این پا پیچ اثر دیده میشد که واضح ترین آنها در تالار مجسمه ها و کرات در نای میزی که کتابها روی آن آید شده بود مشهود بود عکاس اداره پلیس چندین صفحه عکاسی از این اثر تهیه نمود.

مسیو ساریت چنین زمزمه کرد:

- سبحان الله این دیگر از هر چه گذشته عجب تر و وحشت آورتر است مسیو دزویل هم نتوانست تعجب خود را از اظفار محنتی ندارد.

سه روز بعد شعله مخصوص اندازه گرفتن اعضاء مختلفه جسد انسانی چند نمونه از عکس ها را از اداره پلیس بر سر گردا بند و پانگام داده بود که آن شعبه سر رشته و اطلاعی راجع باین قسم پاندارد و سابقه ئی هم در اداره موجود نیست که ندانوسیله بتوان تشخیص داد که این چه قسم پائی است ، مسیورنه داسپارویو بعد از صرف شام این عکس ها را برادر خود مسیو گائتان نشان داد . گائتان بادقت

عمیقی بانیا نگرسته پس از مدتی سکوت گفت :

البته از اینکه اداره پلیس از شناختن این پا اظهار بی اطلاعی نموده است نباید تعجب کرد. این پا بایستی پای یکی از خدایان یا پای پهلوانی از پهلوانان قدما باشد خدائی که این علامت را منطبع ساخته است یکقسم کف پائی است که کمال و جمال آن برای نژادها و اقالم ما مجهول است انگشتان این پا در نهایت تمسکی است و این پاشنه جعدی زیباست که باید گفت پاشنه پای یکی از خدایانست مسیورنه داسپارویو بفریاد درآمد خود را دیوانه خطاب نمود.

مادام داسپارویو آهی کشیده گفت :

آقا شاعر است.

موریس گفت :

عموجان اگر اتفاق بیفتد که این بار را بینی عاشق آن خواهی شد.

گائتان جواب داد .

همین قصه بسر « ویوان داون (۱) » که در محضر مصاحب « بوناپارت [۲] »

بود آمد باین معنی که در « طلس [۳] » در یکی از دخمه های مقابری که اعراب

۱ — Vivant Denon : — حكاك فرانسوي که در دوره امپراطوري اول يعني حکومت

ناپليون کور مدير گل موزه های (متاحف) فرانسه بوده است (۱۷۴۷ — ۱۸۲۵) میلادی .

۲ — Napoléon Bonaparte — امپراطور فرانسویان که در ۱۷۶۹ میلادی در شیر

آژاکو و در جزیره کورس مقولاد شده در مدارس نظامی فرانسه تحصیلات نظامی نموده و پس

از یک سلسله فتوحات و موفقیت های فتوئی رآب و در حیات متعددی سیر عوده بالآخره در

۱۸۰۴ امپراطور فرانسویان گشته ناپلئون اول نامیده شد و بعد از یک سلسله حروب با اکثر

مقاطعات آرو پا که در غالبی موفق و منصور بوده در ۱۸۱۵ م در واتر لو (واتر لوز) مغلوب گردیده

با کاستان بناه آورده و به جزیره سنت هلن تبعید شده و در ۱۸۲۱ م در آن جزیره در اسارت

مرده است . ۳ — Thébes : — یکی از بلاد مصر قدیم که یکی از معروفترین بلاد قدما و

بشهر صددروازه مشهور بوده است قراء « مدینه ابو » و « اوکسور » بر روی خرابه های

این شهر واقعند — کشفیات بسیار در این خرابه ها شده و میشود

فصل هشتم

اصلی که در آن از عشق سخنی می‌رود و از این جهت فصل دلبستگی خواهد بود زیرا قصه بدون عشق مثل جگر کی است که بدون خردل و فلفل خورده شود و البته چیز بیمزه است

مورس از هیچ چیز متعجب نمیشد برای فهم دلائل اشیاء طلب و کوششی نداشت و در عالم صورت و ظواهر راحت و آرام زندگی مینمود و بدون اینکه حقیقت ابدیه را انکار نموده باشد پیرو صور باطله و اهواء نفسانیه بود.

چون بالعاب ریاضیه و ورزشهای سختی که اکثر ابناء زمان معاصر بدان راغبند چندان میلی نداشت من دون شعور در سنت شهوت رانی که از خصایص نژادی وی محسوبست منهک بود. معروفست که فرانسویها ظریفترین و پر غنچ و دلال ترین اقوام و ملل بوده اند و واقعاً مایه تأسف بسیار خواهد بود که این صفت نیک در آنها گم شود. مورس این ظرافت مآییرا حفظ کرده بود و اگر چه عاشق هیچ زنی نبود ولی بسیار میل داشت عشق بورزد و بقول « سن اوگوستن [۱]، دوست داشتن را دوست میداشت پس از آنکه مدتها چنانکه باید شکر نعماء جمال تغیر ناپذیر و بدایع فنون لطیفه مادام دلاور دلیر را سرأ بجا آورده بود چندی هم از اشفاق و مهربانی های گرم و نرم مغنیه جوانی مسماة به لوسیول بر خوردار بود. اخیراً بدون اینکه احساس خوشوقتی و لذت مخصوصی نماید جواب شیطنت کاریها و شهوت پرستیهای مقدمانی او دیل خادمه مادرش را میداد و همچنین تسلیم

۱ — Saint Augustin — معروفترین آباء کیسه لاتینی که تصنیفات او در قبیل کتاب

« مدینه الله » و کتاب « آقاریر » که در آن خطایا و معاصی جوانی و شرح تقلیب خود را نگاشته از معروفترین و معتبرترین کتب مذهبی کاتولیک ها است (۳۵۴ — ۴۳۰ میلادی)

دلباختگی های مقرون باشک مادام بواتیه رعنا شده بود . اما باطناً چنان احساس میکرد که قلبش بسیار خالی است و کسی متصرف آن نیست تا آنکه روز چهارشنبه ئی وارد تالار پذیرائی مادرش شده ویرا پذیرائی یکعده خانم هائی که اکثر گریه و بی جاذبه بودند مشغول یافت . مجلس مخلوطی بود از پیرمردان و اشخاص بسیار جوان تنها کسیکه از حاضرین این مجمع خصوصی مطمح نظر موریس واقع شد مادام دزوبل بود یعنی زن همان مستشار عدلیه ئی که مسیورنه داسپارویو عبث او را در موضوع غارت شگفت آور کتابخانه محل مشاوره قرار داده بود از انصاف هم نباید گذشت که موریس حق داشت این خانم جوان مسماة به ژیلبرت را صاحب جمال و دلربا بیابد ، گویا ژیلبرت مصنوع بد قدرت ربه النوع جنس زن بود و بس و جز این ربه النوع قوه دیگری دست در کار خلقت او نبوده است از اینجهه همه چیز او الهام و القای میل و شهوت میکرد و هیچ چیزش هیکلا و روحاً جز میل و شهوت احساس دیگری تولید نمی نمود . موریس در تحت تاثیر قانون تجاذبی که مدیر و مدبر اکوان است باین موجود دلکش و فتان نزدیک شد و در ساعت صرف چای بازوی خود را باو عرضه داشت که ویرا بسر میز چای کمک و راهبر شود پس از آنکه ژیلبرت فنجان چای نوشید موریس باو گفت .

- آیا ممکن میشد که ما دو نفر باهم کنار بیاییم آیا برای شما ممکن هست ؟

موریس مطابق مقتضیات عصر حاضر باین وضوح حرف میزد و از تعارفات بی مزه احتراز داشت مبدا خانم از شنیدن مغاللات کهنه ئی که جز چیزهای مبهم و غیر معلوم چیزی نمی پروراند و بالنتیجه مستلزم هیچ جواب صحیح و صریحی نیست مازعج شود ، همین که موقعی بدست آورد که بتواند چند لحظه محرمانه با مادام دزوبل صحبت کند از موقع استفاده نموده تا توانست با ابرام

و سماجت پیشنهاد هائی کرد و از اصرار و خواهش چیزی فروگذار ننمود اما ژیلبرت تا آنجا که حدس زده میشد برای القای میل و شهوت بیشتر و بهتر محافظه شده بود تا احساس میل با وصف این خوب میدانست که سرنوشت او عبارت از دوست داشتن و نرد محبت با حقن است این بود که بطیب خاطر و با مسرت سرنوشت خود را پیروی میکرد ، موریس هم بنظر خصوص طرف کرهش نبود ولی البته اگر موریس یتیم میبود بیشتر طرف توجه او واقع میشد زیرا بحکم تجربه میدانست که دلباختگی به پسر عاقله با نام و نشانی گاهی موجب چه زیانهای است و تا چه حد ممکن است اشتباه شمرده شود .

موریس برسپیل ختم مقال و اخذ نتیجه گفت :

— میل دارید ؟

ژیلبرت چنان وانمود کرد که اصلاً گفته او را نمی فهمد و در حالیکه با دست قطعه کوچک نان قندی را بین لبان آویخته بود با وضع متعجبانه ئی چشمان خود را بموریس دوخته پرسید :

— چه میگوئید ؟

موریس گفت .

— خودتان خوب میدانید مقصودم چه چیز است .

مادام دزونل چشم پائین انداخته قدری چای خورد و جوانی نداد زیرا هنوز عفت و پاکدامنی اش در مقابل وسوسه مغلوب نشده بود .

معدلك موريس در بين آنكه فنجان خالی را از دستش میگرفت گفت :

— شنبه ساعت پنج نمره ۱۲۶ کوچه رم (۱) طبقه روی زمین در دست راست

زیر طاق سه‌نوبت انگشت بدر گوید.

مادام دزوبل با امتانات و وقار نظری باین آقازاده انداخته با قدم عزم و اراده بحوزه زنان محترمه‌ئی که مسیو «لوفول» عضو مجاس شیوخ (سنا) طریق بکار انداختن جعبه‌های تفریح مصنوعی مستعمرات فلاحتی «سنت ژولین» را برایشان تشریح میکرد منضم شد.

شبیه بعد موریس در اطاق کوچۀ رم بانظار مادام دزوبل نشست ولی عبث منتظر و معطل بود زیرا اندک‌انگشتان ظریفی سه‌نوبت بدر زیر طاق نکوید چندانکه موریس بغضب آمده زنان بسب و لعن او گشوده ناخود اورا بی‌معنی و شتر مینامید. بلی چون موریس عبث انتظار برده و امیدش بی‌اس مبدل شده بود غیر عادلانه این کلمات را بر زبان میراند ولی انصاف اینستکه مادام دزوبل مستوجب این ناسزاها نبود زیرا ابداً وعده‌ئی نداده بود که خلف نموده باشد اما چه میتوان کرد ما مردم مفسور بر آنیم که اعمال دیگران را از نقطه نظر سرور یادردی که شخصاً از آن احساس میکنیم تضادت نمائیم.

پانزده روز از آن محاوره که کنار میز چای بین موریس و مادام دزوبل واقع شده بود گذشت که بار دیگر موریس وارد تالار پذیرائی مادرش شد و قدری هم دیر آمد زیرا موقعیکه اورسید تقریباً نیمساعت از ورود مادام دزوبل گذشته بود موریس چون اورا دید بسحو برودتئی سلام نهوده دور از او نشست و چنان تظاهر مینمود که بدقت بسخنان مطرح در آن جمع گوش میدهد.

بانگی رسا و دلکش در تالار بلند بود که میگفت

... دودشمن هم آورد قوی پنجه بطوری هر دو در عملیات جنگی شایان

تمجید بودند که نتیجه جنگ غیر معلوم و وحشت آور بود. سرتیپ بول که در

صلابت رأی از نوادر شمرده میشد مثل این بود که بزمین کاشته شده باشد ژنرال
میلپرتوی که در چابکی حرکات فوق عادت بشری محسوب میشد با سرعتی در
اطراف حریف قوی عزم و عنود خود مشغول حرکات مختلفه بود که ناظر را
خیره ساخته گیج مینمود.

جنك باخونریزی موحشی ادامه داشت و همه ماها غمگین بودیم . . .

گوینده این حرفها ژنرال داسپارویو بود که مناورات عسکریه پائیز و ابرای
خانمها که از کثرت هیجان بلرزه آمده بودند حکایت میکرد و با مهارتی که در
سخنوری داشت همه را مجذوب ساخته بود . بعد گفتگو را بمقایسه اسلوب
جنك فرانسوی و طریقه آلمانی سوق داده خصوصیات هر یکرا شرح میداد و با
کمال بیطرفی محاسن هر یک از دو طریقه را تبیین میکرد از جمله بدون واهمه
و تردید اظهار داشت که هر یک از دو سبک دارای محاسباتی است . و نیز در آن
مجمع با حضور بانوان حیرت زده و متعجب که چنان مضطربانه بسخنان او دلداده
بودند که صورتهای عبوسشان بلند و طولانی شده بود گفت که فرانسه و آلمان
متساوی القوه اند ولی پس از آنکه تدریجاً نحوه و اضحتی جزئیات دو طریقه
را شرح داد معلوم شد که طریقه فرانسوی چابک، زیبا، قوی، بالطف، خوشمزه
و سرور بخش است در صورتیکه طریقه آلمانی واضح بود که سنگین و غیر ماهرانه
و مقرون بجهن است . چون سخن بدینجا کشید صورت خانمها گرد شده و با
تبسم پر از فرحی روشن شد . ژنرال برای اینکه در پایان مقال این امهات و
زوجات و اخوات و عشیقات را مطمئن البال نماید چنان افاده مرام نمود که وضع
و ترتیب ما فراسویان طوری است که عند الحاجة میتوانیم طریقه آلمانی را هم
بکار برده از آن استفاده نمائیم در صورتیکه آلمانها قادر بمبادله بمثل یعنی اجرای
طریقه فرانسوی نیستند.

صحبت با اینجا رسیده بود که مسیو « لو تروك دو روفك » که در آنموقع مشغول تاسیس جمعیه وطنیه بنام (شمشیر بازی برای همه) بود و علی قول خودش مقصد از تاسیس آن چنان بود که فرانسه جوان شود و مزیتش بر همه دشمنان آشکار گردد و میگفت که باید اطفالرا از مهد بان جمعیه وارد ساخت از در درآمد و ژنرال را بگوشه ای برده اورا بریاست افتخاری این جمعیت دعوت نمود . در طی اینمجاورات موریس چنان وانمود میکرد که ششداك حواسش متوجه مکالمه ایست که بین عجزه بسیار شیرینی با لایت کشیش مرشد خانمهای اعضاء جمعیه (خون مقدس) دایر بود . خانم عجزه که چندی بود بواسطه عزا های پی در پی و امراض گوناگون در معرض امتحان و افتتان واقع شده بود میخواست بداند بچه سبب انسان در این دنیا بد بخت است و ناین عبارت از جناب لایت کشیش پرسید :

این بلایا و رزایای آسمانی را که سبب اتلاف نفوس کثیره بشر است بچه نحو تعلیل میفرمائید ؟ دلیل این همه طاعون و قحطی و سیل و زلزله چیست ؟

لایت با تبسم آسمانی جواب فرمود :

ولی لازمست که حقتعالی گاهگاه خود را بخاطر ما بیاورد . از وجنات چنان ظاهر میشد که موریس بسیار مایل ناستماع این مجاوره است ولی بعد معلوم شد که مفتون و دلباخته مادام فیلو - گراندن شده است این خانم جوان رعنا بود ولی طرتاوا و با کدامتی و سادکی طعم جمالشرا از میان برده و من حیث المجموع بی نمکش ساخته بود زن بسیار پیر و سلیطه و بد گوشتی که در لباس سیاه رنگ فقر و بینوائی تکبر و خود پسندی یکی از زنان بزرگ عالم سرمایه داری مسیحیت را نشان میداد با آهنکی مکرگفت .

- خوب! سرکار خانم داسپار ویو پس شما هم گرفتار یهائی داشته اید
روز نامه ها سر بسته از اختلاس و سرقت هائی که در کتابخانه نفیس مسیو داسپار ویو
واقف شده چیز هائی نوشته اند مکانی بی دزدیده شده است . . .
مادام داسپار ویو گفت :

- سبحان الله! مگر بنا است هر چه روز نامه ها بنویسند قبول کرد! . . .
- خوب خانم عزیز عاقبة الامر نقاس خود را یافته اید هر چه عاقبتش
بخیر منجر شود خوب است .

مادام داسپار ویو اطمینان داده گفت :

- کتابخانه کاملاً منظم است و هیچ نقصی ندارد .

مادام دزویل جوان که علاقه مفراطی نسبت نکتب انرا از میداشت پرسید :
- این کتابخانه در طبقه بالائی واقع است . اینطور نیست ؟

مادام داسپار ویو جواب داد که کتابخانه مشتمل بر تمام طبقه دوم عمارت
است کتب کم بها و بی اهمیت هم در حجرات زیر شیر وانی گذاشته شده اند .
مادام دزویل پرسید .

- آبا ممکن است تماشائی بکنم ؟

خانم صاحب خانه در جواب گفت که این آسانترین چیزها است و فی الحال
پس خود را خوانده گفت :

- موریس برو مراسم تکریم مادام دزویل را در کتابخانه بجا بیاور .

موریس پا خاسته بدون اینکه کلمه ئی بر زبان براند در عقب مادام دزویل طبقه
دوم عمارت بالا رفت . اگر چه ظاهراً چنان نشان میداد که اعتنای مخصوصی
ندارد ولی در باطن بسیار خوشوقت بود زیرا شکی نداشت که تظاهر ژالبرت
بمیل دیدن کتابخانه فقط و فقط برای این است که ویرا محرمانه ملاقات کند .

این بود که با آنکه صورت لابلایانه حرکت میکرد در باطن بخود نوید میداد که چون ایندفعه تجدید مطلع نماید شاید مسئولش مقرون بنجاح و دستگیری شود در زیر مجسمه نئی افسانه نئی آلکساندر داسپاروو پیر مرد ضعیفی که حکم شبحی را داشت با کمال صمت و سکوت آنها را استقبال نمود این شخص با با ساریت بود که بارنگ و روی پریده و چشمان مجوف و قیافه حاکی از خوف و وحشت که حالت عادی و طبیعیش شده بود نزدیک آنها آمد .
موریس گفت :

مسیو ساریت شما بخود زحمت ندهید من کتابخانه را بمادام دزول نشان میدهم .
موریس و مادام دزول به تالار بزوک که در چهار طرف آن قفسه ها مملو از کتاب بود و روی قفسه ها مجسمه های مفرغی رنگ شعرا و فلاسفه و خطبای قدما جای داشت وارد شدند هرچیز بجای خود و با نظم و ترتیب کاملی بود که کسی خیال نمیکرد هیچوقت خلاف نظامی در کتابخانه واقع شده باشد فقط چیزی که دیده میشد این بود که جائیکه شب گذشته محل نسخه خطی نادری تصنیف « ریشار سیمون » بوده امروز خالی بود و سوراخ سیاهی در آن نقطه مشاهده میشد . مسیو ساریت بارنگی پریده و وجباتی در هم و برهم ساکت صامت در نزدیکی این جفت جوان بارامی راه میرفت .

موریس نگاه عتاب آمیزی به مادام دزول نموده گفت
راستی شما بامن بی لطفی کرده اید

خانم باشاره فهماند که کتابدار ممکن است کلام او را بشنود ولی موریس با این اطمینان بخشی گفت :

- اعتنائی نداشته باشید این با با ساریت است که تکلی سفید شده است .

و تکرار نموده گفت :

نه بلی بامن ای لطفی کرده اید، مدتی انتظار شمارا کشیدم نیامدید، مرا بدبخت کرده اید.

پس از يك لحظه سکوت که دوآن بین زفیر محزون و ملایم خیق النفس از شعب ریوی بااساریت شنیده میشد موریس باحرارت گفت:

- شما تقصیر کارید.

خانم:

- چه تقصیری؟

موریس:

- ازاینکه بامن کنار نمیآید.

خانم:

- هنوز هم در فکر آن هستید؟

موریس:

- البته.

خانم:

پس آنچه گفتید جدی بود.

موریس:

- در نهایت درجه جدیت.

ژانبرت ازعواطف صادقانه ووقای موریس اطمینان حاصل نموده نهایت متأثرشد از طرفی هم چنان خیال میکرد که بعد آنفایت و حتی القوه مقاومت کرده است لذا آنچه را پانزده روز قبل مضایقه نموده بود در اینموقع وعده داد قبول کرد.

خلاصه آنکه دو دلپاخته نزدیک پنجره بی خنجرده در پشت کره بزرگ

فلنگی که روی آن علائم مناطق و صور بروج متقوس بود و در حالیکه نگاهشان به بروج اسد و سنبله و میزان دوخته شده بود با حضور هزار مجلد تورات روی مصنفات آباء یونانی و لاتینی و در مقابل آثار « هومر (۱) » « اشیل (۲) » « سوفوکل (۳) » « اوری پید (۴) » « هرودت (۵) »

۱ — Homère (او میروس) : اشهر شعرای یونان که مصنف ایلیاد و اودیسه فرض شده شرح حال و مولدش معلوم نیست تا آنجا که بعضی از مورخین حدیث حتی در وجود او تردید کرده اند و برخی قسمتی از اشعار منسوبه ناوراً از او دانسته و بقیه را از شعرای غیر معلوم میدانند هفت شهر از بلاد یونان هر یک او را مسبوب بخود دانسته اند شاید در از میر متولد شده باشد و بنا بر آنچه معروف است این شاعر بزرگ نا پیتا بوده و مثل گدایان از شهری شهری مبرفته و اشعار خود را که عبارت از ارجوزه ها و افسانه های ملی و داستان یهلوانان و خدایان بوده میسروده است . هو در یاد شاه شعرای قدما محسوب است و تقریباً تمام شعرای یونان و روم بسیار از اشعار منسوب باو اقتباس و استفاده نموده اند .

۲ — Eschyle : یکی از بزرگترین شرای یونان و دنیا که پدر فن تراژدی یونان ملقب شده است (۴۷۵ — ۴۰۶ قبل از میلاد).

۳ — Sophocle : شاعر بزرگ تراژدی نویس یونانی که در ۴۹۷ یا ۴۹۵ قبل از میلاد مسیح متولد شده و در ۴۰۵ قبل از میلاد در آن فوت کرده است — گفته اند که یکصد و سیزده یا یکصد و بیست و سه تراژدی نوشته ولی بیش از هفت تراژدی باقی مانده و هر هفت از شاهکار های بزرگ محسوب است .

۴ — Euripide : شاعر تراژدی نویس بزرگ یونانی (۴۸۰ ق — ۴۰۵ یا ۴۰۶ قبل از میلاد) علاوه بر آنکه در شعر از آسائید است در فلسفه و علوم هم مقام عالی داشته . معروف است که کینه مخصوصی نسبت بزنان داشته ولی با وصف این دو ذمه زن گرفته است و معروف است که در تمدونیه سگان او را بلعیده اند و بعضی نوشته اند که زنان او را گشته اند — راسین شاعر بزرگ فرانسوی بسیار سبک او را تقلید کرده است .

۵ — Hérodote : مورخ شهیر یونانی که لقب « پدر تاریخ » ملقب است — هرودوت مسافرت های بسیار نموده و افسانه های بسیاری در طی تواریخ خود از مثل مختلفه ذکر کرده و در حدود ۴۸۴ قبل از میلاد متولد شده و در حدود ۴۲۵ قبل از میلاد مرده است .

« اوسیدید (۱) » « سقراط [۲] « افلاطون (۳) » « ارسطو [۴] » « دمسطن (۵) »
 « سیسرون [۶] » « ویرژیل [۷] » « هوراس (۸) » « سناک (۹) » « ایلیکت (۱۰) » از
 یکدیگر عهد عشق و خرام گرفته روی دهان یکدیگر بوسه طولانی آبداری مبادله نمودند.
 بعد از این بیاد مادام نزول آمد که هنوز چند زیارت دیگر دارد که باید

۱ — Thucydide — بزرگترین مورخین یونانی، صنف « تاریخ جنگ پلوپونز » در حدود
 ۴۶۰ قبل از میلاد متولد و در حدود ۳۹۵ قبل از میلاد فوت نموده است.

۲ — Socrate — حکیم معروف یونانی (۳۹۹ یا ۴۰۰ — ۴۶۸ قبل از میلاد)

۳ — Platon — حکیم معروف یونانی شاگرد سقراط (۳۴۷ — ۴۲۹ قبل از میلاد)

۴ — Aristote — حکیم معروف یونانی (۳۲۲ — ۳۸۴ قبل از میلاد)

۵ — Démosthène — معروفترین خطبای یونانی (۲۲۲ — ۳۸۴ قبل از میلاد) که
 پادشاه سخن نمیداد، شمه است و شاید بزرگترین خطبای تمام قدها باشد.

۶ — Ciceron — قصیصترین خطبای روم در سال ۱۰۶ قبل از میلاد مسیح متولد شده و در
 ۴۳ قبل از میلاد متولد شده است و از بزرگترین شاعران رومینان قدیم است.

۷ — Virgile — مشهورترین شعرائی لاتی که معاصر و تحت رعایت او گوشت امپراطور
 روم بوده (۷۰ — ۱۹ قبل از میلاد).

۸ — Horace — شاعر معروف لاتینی (۶۴ — ۸ قبل از میلاد) معاصر واردوستان او گوشت
 است « او آواز شاعر فرانسوی در شعر بسیار، او تقلید کرده است

۹ — Sénèque — دوست در تاریخ معروف است یکی سناک معروف ادیب که در روم معلم علوم ادبیه
 بوده (۶۱ ق م — ۳۰ بعد از میلاد). دیگری سناک معروف فیلسوف که پسر سناک ادیب است
 و در روم معلم « نرون » حبار معروف بوده و وقتی اریطز برون افتاد، او امر داد که رگهای
 خود را قطع نماید و بعد معوشد، رگهای او را و آره بسته اند و چند سال « در این حادثه با حال
 ضعف و کم خونی رسته است — سناک از معاریف هلاسه رواقیون است.

۱۰ — Epiciète — یکی از حکمای رواقیون قرن اول مسیحیت که در افروغیا یا فریجیا (آسیای
 صغیر مرکزی) متولد شده و در عهد نرون در روم بحال اسارت بزیسه آمد. — کلمه « ایلیکت » یعنی
 بنده آسیر و اسم اصلی او معلوم نیست.

بجا بیاورد و لازمست زود بهچاک بزند زیرا عشق باندازه او را ازخود بیخود
نکرده بود که ترک نام و نیک گفته باشد موریس و مادام دزول هنوز قدمی
از سطح سرپله ها فراتر نگداشته بودند که بانک دلخراشی نگوششان رسید مسیو
ساریت را دیدند که باحال وحشت خیزی رو پله ها میدود و فریاد میکشد

- آی بگیرید آی بگیرید دیدمش که میپرد . . . خود بخود از
قفه فرار کرد . . . از عمارت گذشت . آی آنجاست آی آنجاست از
پله ها درکار پائین آمدن است . . . نگاه داریدش . . . از در ورود خارج شد.

موریس پرسید .

- که ؟

مسیو ساریت از پنجره سرپله ها نگاه میکرد و بسا حال وحشت از خود
زمزمه میکرد .

- آی در میان باغ است آی داخل عمارت موریس میشود . . .
نگاه داریدش . . . نگاه داریدش

موریس درثانی پرسید .

- آخر که ؟ بخاطر خدا بگو آخر که ؟

ساریت فریاد کشید .

آی کتاب فلاویوس زوزفر . نگاه داریدش

این بگفت و از عقب بر زمین افتاده غش کرد .

موریس درحالیکه کتابدار بنوا را از زمین بلند میکرد نمادام دزول گفت .

- درست میبینید که دیوانه است

ژیلبرت که کمی رنگش پریده بود گفت مثل ایستکه او هم چیزی در

همان خط سیری که بیچاره ساریت نشان میداد دیده است مانند آنکه چیزی

(فصل نهم)

فصلی که سرگفته شاعر پیر یونانی که در هیچ چیز شیرین تر از ربه النوع « شهوت (۱) زین نیست » در آن آشکار میشود .

با آنکه شش ماه تمام بود که مورس از مادام دزول بر خور دار بود هنوز هم دوستش میداشت بلی راست است که مجبوراً در همان ایام عسلین از یکدیگر جدا شده بودند زیرا از طرفی مورس بواسطه بولی مجبور شده بود همراه مادرش بسویس برود و بعد هم در قصر اسپارویو در عائله زندگی کند و از طرف دیگر ژیلبرت تابستانرا نزد مادر خود در « نیور (۲) » گذرانیده و در فصل یائیز با شوهر در یکی از سواحل کوچک « نورماندی [۳] » بسر برده بود و در اینمدت پیش از چهار یا پنج مرتبه بوصول یکدیگر نرسیده بودند . پس از آنکه زمستان که فصل عتاقش باید نامید دواره آنها را در شهر در زیر خرقة ضخیم غیوم شتاگرد هم جمع آورده بود مورس هفته ئی دو بار در عمارت کوچک رم بوصول دلدار خود نایل میشد و جز او احدی را هم آغوش خود نمیساخت . واقعاً هیچ زنی تا این اندازه عواطف دائم و مقرون بوفایوی القا نکرده بود چیزی که مخصوصاً بر لذت مورس مباحثه این بود که تصور میکرد مورد محبت و عشق ژیلبرت است و آن دلارام ویرا نمی فرساید نه اینکه بگوئیم قرینه مخصوصی برای این تصور داشت ولی صحیح و طبیعی میسرود که ژیلبرت

۱ — Aphrodite : — ربه النوع حس و جمال و عشق و تامل که به لاتینی « ووس » نامیده میشود است

۲ — Niort . — نام یکی از بلاد کوچک فرانسه

۳ — Normandie . — یکی از ایالات مملکت فرانسه .

با داشتن او دیگر بکسی دل نبازد . چیزیکه غالب اوقات سبب رنجش موریس
 میشد این بود که ژیلبرت عاده ویرا مدتی بانتظار میگذاشت و دیر تر از موقع
 معهود میامد و کم یابیش ولی غالباً دقائق طولانی ویرا چشم او در میگذاشت .
 خلاصه کلام روزی از روزها شنبه ۳۰ ژانویه از ساعت چهار بعد از ظهر
 موریس با کمال تدلک و ظرافت لباس خواب گل دوزی شدهئی در بر کرده از
 اطاق کوچک سرخ رنگ نزدیک آتش سوزانی در انتظار مادام دزویل نشسته
 توتون شرقی میکشید و دقائق و ثوانی میشمرد و مثل آنکه خواب ببیند باخود
 میاندیشید که چون ژیلبرت از در درآید با بوسه های آبدار و اعتناق مخصوص
 غیر مالوفی ویرا در آغوش کشد چون ربع ساعتی گذشت و از ژیلبرت اثری
 پیدا نشد جمال عتاب آمیز دوستانه و درشتی درست کرد که بوی القاء نماید و
 بعد چون ساعتی انتظار بهیوده نورد عهد کرد که با تحقیر و برودت ویرا بپذیرد .
 بالاخره ژیلبرت ترو تازه و معطر چون غزال رعنائی از در درآمد .
 در بین آنکه ژیلبرت پوست سر دست و کیف خود را روی میز میگذاشت
 و برقم کوچک را در مقابل آیه دولایحه از صورت بر میداشت موریس بتلخی
 باو گفت .

- دیگر لازم نبود زحمت آمدن بخود بدهید .

ژیلبرت بموریس عزیزش اظهار داشت که هیچ وقت تا آن پایه در عمر
 خود جوش نزده و از هم در نیامده است و معاذیری برایشید که موریس همه را
 با ترش ووتی ولجاحت رد میکرد ولی بعضی اینکه خانم قدری خود را گرفت
 و ساکت شد موریس لب از ملامت بست و دیگر تمام وجودش اسیر پنجه شهوت
 و میلی بود که ژیلبرت بوی القاء میدهد .

ژیلبرت که برای دوست داشته شدن و تسخیر مردان آفریده شده بود

خود بخوبی میدانست که برزندگی و زمیندگی آنرا دارد که عریان شده لطافت و رعنائی خود را مشهود و عیان سازد این بود که بطیب خاطر حجاب لباس از تن خرق نمود . مورس در ابتدا باحرص و هیجان وصف نشدنی مردیکه طعمه چنگال دیو احتیاج و ضرورت طبیعی باشد یعنی آن ضرورت طبیعی که سیده بشر و خدایان است ویرا دوست داشت ژیلبرت با آنکه ظاهراً نحیف و ضعیف بود بخوبی در مقابل ضربات ربه النوع لایبدمنها تاب مقاومت میآورد چون مراحل اولیه جبر و ضرورت پیچیده شد مورس در عشق ورزی طریقی اختیار نمود که بیشتر از قاعده مختاری و عامل مایشائی حکایت مینمود باینمعنی که پند های « ونوس [۱] » دانا و روش « اروس (۲) » های خوش قریحه را بکار برد و چنانکه شاخه های رز بدور نیزه (تاکانت (۳)) ها میپیچید مورس هم اختراعات روح شهوایرا بقوت طبیعی خود اضافه نمود چون دید که ژیلبرت از این عملیات خوشش میآید مداومت داد زیرا فطری عشاق است که مایلند معشوق خود را راضی و قانع نمایند . بالاخره هر دو بحال سستی و وارفتگی ملایم و مطبوعی ساکت بریستر افتادند .

برده ها کشیده شده بود اطاق تاریک هوای گرمی داشت و در آن فضای مظلم روشنیهای چند قطعه هیزم نیم سوخته دیده میشد . بدن و باورچه های سفید بستر مثل این بود که نورانی و براق باشند . شیشه های قفسه و بخاری چنان

۱ - Venus = که یونانیان او را Aphrodite منامیده اند ربه النوع جمال و عشق و تناسل و حیات کلی است این ربه النوع زن و لیکن خدای آتش و فلزات بوده ولی با مارس رب النوع جنک سر و سری داشته و رحمانی از خاک نشینان نیز عاشق شده هزارها دستار معاشقه دارد .

۲ - Eros ، - نام یونانی خدای عشق یعنی آمور پسر ونوس .

۳ - Bacchantes ، - نام دخترانی که مرا سم ایجاد یا کوس (خدای شراب) را بجا میآوردند .